



شورای عالی حوزه علمیه خاوران

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

مدرسه علمیه نرجس خاتون (سلام الله علیها)

شهرستان اصفهان

علم و انواع آن در موجودات از دیدگاه اسلام

استاد راهنما

سرکار خانم ملکوتی خواه

استاد داور

حاج آقا برقی کار

پژوهشگر

مریم محمدی

تابستان ۱۳۹۳





شورای عالی حوزه علمیه خواهران

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

مدرسه علمیه نرجس خاتون (سلام الله علیها)

شهرستان اصفهان

علم و انواع آن در موجودات از دیدگاه اسلام

استاد راهنما

سرکارخانم ملکوتی خواه

استاد داور

حاج آقا برقی کار

پژوهشگر

مریم محمدی

تابستان ۱۳۹۳

بسمه تعالی

تحقیق پایانی با موضوع :

که توسط پژوهشگر محترم سرکار خانم: مریم محمدی

برای دریافت دانشنامه سطح دو (کارشناسی) تدوین شده است ، توسط هیأت داوران مورد

ارزیابی قرار گرفته و در تاریخ / / ۱۳۹۰ ، با کسب رتبه
.....

پذیرفته شده است.

استاد راهنما: سرکار خانم ملکوتی خواه

استاد داور:

مدرسه علمیه:

امضاء مدیر ومهر مدرسه

تقدیم به:

پیشگاه مقدر و منور، بزرگمرد عالم هستی،

امیرالمومنین علی (علیه السلام)

و بانوی نمونه و الگوی استواری و بندگی

حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

تقدیر و تشکر

«من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»

سپاس می‌گویم خداوند بزرگی را که همیشه از این بنده کوچک دست‌گیری کرده،
و از او مسئلت دارم که در بین هزاران بیراهه، گام بر داشتن در راه حق و حقیقت را
نصیب ما گرداند.

در ابتدا از زحمات شبانه روزی و دلسوزانه موسس محترم حوزه علمیه نرجس
خاتون (علیه السلام) حضرت آیت الله ناصری (دامه بركاته) کمال تقدیر و تشکر را دارم.

در ادامه از راهنمایی‌های سرکار خانم ناصری، مدیریت حوزه، خانم زمانی معاون
پژوهش و خانم ملکوتی خواه استاد راهنمای این پایان نامه سپاس و قدردانی می‌نمایم.

و در پایان از زحمات و فداکاری‌های عاشقانه خانواده عزیزم به خصوص همسر
گرامی‌ام که در طول این سالها با بزرگواری تمام، شرایط رشد و پیشرفت بنده‌ی حقیر را
فراهم نموده، کمال تقدیر و تشکر را دارم.

چکیده

یکی از مواردی که در آیات و روایات بسیار مورد تمجید قرار گرفته مبحث علم است که به واسطه دارا بودن آن انسان به عنوان اشرف مخلوقات لقب گرفته است.

ماهیت و چیستی علم در دیدگاه علوم تجربی و علوم عقلانی متفاوت است اما از نظر اسلامی که علم اساس همه ارزش هاست یک باطن یا حقیقت و یک ظاهر یا پوسته ای دارد که علوم دیگر دنیا اعم از اسلامی و غیر اسلامی پوسته آن بوده، اما حقیقت آن نوری است که در قلب انسان برای به سعادت رسیدن آن نهاده شده است.

خطری که امروزه بشر را تهدید می کند آن است که ظاهر و پوسته علم روز به روز رشد کرده ولی حقیقت و جوهره اصلی اش که رسیدن به سعادت بوده، را از دست داده است. از این رو ضروری است که علماء به تبیین و بررسی حقیقت و اقسام آن در موجودات هستی، از آن موجود مطلق محض گرفته تا موجود ضعیف مادی بررسی بپردازد، تا بداند در این نظام هستی در کدام مرتبه وجودی قرار گرفته و راه برای رسیدن به سعادت برایش چگونه میسر است.

از این رو سعی این تحقیق بر این است که به روش تحلیل مطالب حقیقت علم و جایگاه آن از دیدگاه اسلام و نه سایر علوم تجربی و عقلی را بیان کرده و موجود بودن علم و اقسام آن را در موجودات مجرد (خدا، فرشتگان، نفس) و مادی بررسی کرد. و به این سوال پاسخ دهد که آیا در همه موجودات، عالم دارزای علم هستند و یا اینکه علم فقط ممنحصر به موجود ذی شعور و صاحب اراده است.

کلیدواژه‌ها: علم، علم حقیقی، علم حضوری، علم حصولی، موجودات

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
-------	------

مقدمه	۱
-------------	---

بخش اول: کلیات و مفاهیم

فصل اول: کلیات تحقیق

۱-۱-۱. تعریف و تبیین موضوع	۵
۱-۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق	۵
۱-۱-۳. اهداف و فواید تحقیق	۶
۱-۱-۴. پیشینه موضوع تحقیق	۶
۱-۱-۵. سوالات تحقیق	۷
۱-۱-۶. فرضیه تحقیق	۸
۱-۱-۷. روش تحقیق	۸
۱-۱-۸. ساختار تحقیق	۸
۱-۱-۹. کلید واژه ها	۸
۱-۱-۱۰. محدودیتها و موانع تحقیق	۹

فصل دوم: مفهوم شناسی

۱-۲-۱. مفهوم شناسی واژه علم	۱۱
۱-۲-۲. تعاریف علم در مکاتب مختلف	۱۳

- ۱-۲-۲-۱. تعریف علم در منطق ۱۳
- ۱-۲-۲-۲. تعریف علم نزد حکیمان ۱۴
- ۱-۲-۲-۳. تعریف علم در دین اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ۱۶
- ۱-۲-۳. آشنایی با برخی واژگان در رابطه با علم ۱۸
- ۱-۲-۳-۱. دانش ۱۸
- ۱-۲-۳-۲. معرفت ۱۹
- ۱-۲-۳-۳. تسبیح ۲۱
- ۱-۲-۴. موجود ۲۳

بخش دوم: علم و موجودات

فصل اول: علم از منظر آیات و روایات

- ۱.۱. ۲. جایگاه علم در قرآن و روایات ۲۸
- ۲-۱-۲. تعریف علم در قرآن ۳۰
- ۳-۱-۴. جایگاه علما در قرآن ۳۲
- ۳-۱-۴. رفعت مقامی عالم ۳۴
- ۳-۱-۴. خلیفه الله بودن عالم ۳۵
- ۲-۱-۴-۲. علم، سبب برتری جانشینان خدا ۳۶

۳- ۱- ۴- ۲. علم سبب وجوب اطاعت و تواضع دیگران ۳۷

۵- ۱- ۲. علم آموزی، هدف بعثت انبیا ۳۸

۶- ۱- ۲. وجوب علم آموزی ۳۹

۷- ۱- ۲. حد نداشتن علم ۴۰

۸- ۱- ۲. مطلق بودن وجوب علم آموزی برای همه انسان ها ۴۰

۹- ۱- ۲. تفسیر علم واجب ۴۱

۱۰- ۱- ۲. نشانه های علم حقیقی ۴۳

جمع بندی

..... ۵۱

فصل دوم: علم و اقسام آن

۱- ۲- ۲. اقسام علم خداوند ۵۴

۱- ۱- ۲- ۲. علم خداوند به ذات خودش ۵۵

۲- ۱- ۲- ۲. علم خداوند به اشیاء، قبل از ایجاد ۵۵

۳- ۱- ۲- ۲. علم خداوند به مخلوقات بعد از پیدایش و خلقت آنها ۵۹

۲- ۲- ۲. علم فرشتگان

.....

..... ۶۰

۳- ۲- ۲. علم انسان ۶۲

۲-۲-۳-۲. ارزش علم حقیقی در انسان ۶۷

۲-۲-۳-۳. آثار علم در انسان ۷۱

۲-۲-۳-۴. نحوه‌ی فراگیری علم ۷۶

۲-۲-۳-۵. شیوه‌های جلب اراده‌ی خدا در حصول علم ۷۷

۲-۲-۴. علم در موجودات غیر ذی شعور (حیوانات، گیاهان، جمادات) ۸۱

نتیجه گیری ۸۴

منابع و مآخذ ۸۶

مقدمه

مطابق با آیات قرآن انسان خلیفه و جانشین خداوند در عالم خلقت است و بر سایر مخلوقات شرافت و برتری دارد و به خاطر همین برتری خطاب بر ملائکه شد که بر او سجده کنند که اگر او چنین برتری نداشت نه سجده بر او واجب می شد و نه مقام خلافت در شأن او قرار می گرفت لذا این سوال مطرح می شود که چه چیز باعث شد انسان نه تنها به مقام خلافت الاهی رسید. بلکه سجده موجودات برتر چون فرشتگان بر او واجب گردیده است؟

در سوره بقره به این مطلب اشاره شده که علت برتری انسان نسبت به سایر موجودات علم او می باشد که آن نیز توسط خود خدا به او ارائه شده است. بنابراین مبحث علم یکی از مهم ترین مباحثی است که در علم کلام به آن پرداخته می شود. اصطلاح علم از دیدگاه علوم اسلامی متفاوت از دیدگاه علوم تجربی و عقلانی (فلسفی) است هرچند در مقابل آنها نیست ولیکن تعریف این دو گروه از علم را کامل نمی داند.

اسلام علم را به عنوان یک واژه مقدس در بحث رشد، تعالی و سعادت بشر به خدمت می گیرد و آن را نوری می داند که خداوند در قلب بندگان قرار داده است تا با کمک این نور به رستگاری برسد.

علم در اسلام از جایگاه والایی برخوردار بود. به گونه ای که بارها در قرآن و روایات آمده است که علماء بر سایر بندگان برتری داشته و این که انسان خلیفه الله شد، به دلیل وجود علم او بود و انسانی که عالم است مطیع و متواضع می گردد و حتی هدف بعثت انبیاء نیز تعلیم ذکر شده، لذا علم آموزی را بر مسلمانان واجب کرده و بر آنان حدی قرار نداده است.

البته آن علمی که تعلیم اش بر انسان واجب شد. شناخت خدا و صفات اوست اما وجوب تعلیم علوم دیگر به خاطر رفع نیازهای خود انسان ذکر شده است. و در نهایت اسلام بیان می دارد که انسانی که دارای علم شد سرگردانی و حیرت درباره چنین خدا را وجدان می کند و به حقانیت و

یگانگی او شهادت می دهد و در مقابل ذات اقدس اله به مقام خشیت و تواضع و حلم می رسد و در مقابل او سجده می کند.

عالم هستی دارای سلسله مراتب وجودی است که این سلسله از وجود محض خداوند آغاز شده و رفته رفته از شدت وجودش کاسته می گردد تا سرانجام به عالم ماده برسد.

مجردات مادی نیستند یعنی دارای حرکت زمان و تغییر نمی باشند که در رأس آن ها خداوند است و بعد از آن فرشتگان (عقول مجرد) و نفس مجرد می باشد.

اما اینکه علم در خداوند به چه نحو است و یا علم او به موجوداتش چگونه تعلق گرفته خود یک بحث گسترده است که در این تحقیق سعی شده اقسام علم در موجودات، اعم از خداوند، فرشتگان، انسان و جمادات پرداخته شود.

پس از بیان اقسام علم در موجودات روشن می شود که همه موجودات اعم از مادی و مجرد، علم وجود دارد ولی مرتبه وجودی آن در هر موجودی متفاوت از موجود دیگر است. زیرا هر موجودی مرتبه وجودی خاص خود را دارد.

بخش اول: کلیات و مفاهیم

فصل اول: کلیات تحقیق

فصل دوم: مفاهیم

بخش اول: فصل اول

فصل اول: کلیات تحقیق

۱.۱. تعریف و تبیین موضوع

۱.۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

۱.۳. اهداف و فواید تحقیق

۱.۴. پیشینه موضوع تحقیق

۱.۵. سوالات تحقیق

۱.۶. فرضیه تحقیق

۱.۷. روش تحقیق

۱.۸. ساختار تحقیق

۱.۹. واژگان کلیدی

۱.۱۰. محدودیتها و موانع تحقیق

۱-۱-۱. تعریف و تبیین موضوع

علم (science) از واژه لاتین «scientia» به معنای آگاهی و معرفت (knowledge) مشتق شده است. که البته دانش و معرفت اعم از علم است و علم در معنای اصطلاحی تجربی، تحمیل نظام مند دانش جدید درباره طبیعت است که با روش های معینی به دست می آید.

اما علم در اصطلاح حکما حضور مجرد نزد مجرد تعریف شده است و علم را یک امر وجودی می داند نه یک امر اضافی معقولی. البته در دین اسلام علم معنای دیگری دارد و در روایات تعبیر شده به این که علم نوری است که خدا در قلب انسان قرار می دهد و عامل فهم شناخت و هدایت انسان می شود.

علم در تقسیم بندی به حضوری (حضور شی، حضور معلوم نزد عالم) و حصولی (حضور صورت، معلوم نزد عالم) تقسیم می شود.

موجود یعنی شی که متلبس به هستی شده است که در یک نگاه کلی می توان آن را به دو قسم مجرد (خدا - فرشتگان - نفس مجرد) و مادی تقسیم شود.

در این تحقیق سعی بر این است که در حیطه آیات و روایات اولاً مبحث علم روشن شده و پس از آن به بررسی علم در موجودات بپردازیم. روشن گردید که آیا همه موجودات از مرتبه علم برخوردار هستند یا خیر؟ و اگر برخوردارند علم در آنها به چه نحوی است؟

۱-۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

در دین اسلام درباره تحصیل علم سفارش های بسیاری شده است و حتی در قرآن آمده است که آنهایی که در مقابل خداوند به مقام خشیت می رسند علماء هستند بنابراین آشنایی با مبحث علم و اقسام آن ضرورت پیدا می کند.

اهمیت و ضرورت این تحقیق را می توان با توجه به نکات زیر دریافت:

اولاً در دین اسلام درباره تحصیل علم سفارش های بسیاری شده و حتی در قرآن آمده است که آنهایی که در مقابل خداوند به مقام خشیت می رسند علماء هستند.

ثانیاً مگر نه اینکه طبق آیات و روایات علم باعث رشد و رسیدن انسان به سعادت می شود پس چگونه است با این همه رشد علمی به نتیجه مطلوب نرسیده ایم.

ثالثاً علم یک امر وجودی است و می توان در نزد موجودات دیگر به حضور برسد.

لذا با عنایت به موارد سه گانه بالا لازم است علم از دیدگاه اسلام بررسی گردد و روشن گردد کدام علم موجودات را به سعادت می رساند و نحوه وجود این علم در موجودات مختلف چگونه است و زمانی که علم در موجودات به اثبات برسد راه برای اثبات غایتمداری همه جهان در نزد فلاسفه و حکما، میسر خواهد گردید.

۳- ۱- ۱- اهداف و فواید تحقیق

هدف

آشنایی با مفهوم علم و جایگاه آن در اسلام و بیان اینکه موجودات دارای چه قسمی از علم هستند.

فواید

۱. آشنایی با واژگانی که همراه با علم هستند.

۲. آشنایی با اقسام علم و تمایز بین علم حقیقی و غیر حقیقی

۳. آشنایی با اقسام موجودات

۴. آشنایی با علم از منظر آیات و روایات

۴- ۱- ۱. پیشینه موضوع تحقیق

از آن رو که موضوع علم یکی از مباحث بیان شده در قرآن و سنت می باشد به صورت پراکنده می توان در کتب مختلف مطالبی در مورد آن مشاهده نمود و می توان گفت عالمان دینی از آن غافل نشده اند. و در فضیلت آموختن علم مواردی را ذکر کرده اند. ولی در مورد انواع علم در موجودات به صورت گسسته و پراکنده سخنانی را بیان نموده اند. و همچنین کتبی که به طور منسجم و منظم مطالب بر اساس ساختار این نوشتار باشد، یافت نشد. البته کتاب ها و مقالاتی هستند که به صورت پراکنده به تبیین گوشه ای از این موارد پرداخته اند از جمله مقاله علم، نوشته ی علی اصغر نجابت به تعریف علم و اقسام آن پرداخته و مقاله جایگاه علم و آموزش در قرآن و روایات، اثر حسین سیف الهی به جایگاه و اهمیت علم و علم آموزی اشاره کرده ولی سخنی از اقسام علم در بین موجودات نگفته است. لذا تحقیق حاضر با استفاده از این منابع و سایر منابع دیگر سعی در گردآوری اکثر مطالب و ارائه آن با یک دسته بندی جدید، نموده است.

۵- ۱- ۱. سوالات تحقیق

سؤال اصلی:

حقیقت علم از دیدگاه اسلام چیست و آیا همه موجودات از علم برخوردار هستند؟

سؤالات فرعی:

۱. نشانه های انسان عالم چیست؟
۲. علم خدا نسبت به خودش و مخلوقات چگونه است؟
۳. ایا فرشتگان نیز دارای علم هستند؟
۴. دلیل عقلی و نقلی برای اثبات علم در جمادات چیست؟

۶- ۱- ۱- فرضیه تحقیق

تعریف علم در اصطلاح تجربی، فلسفی و اسلامی متفاوت بوده، و همه موجودات دارای مراتبی از علمند که با توجه به مرتبه وجودی هر کدام، مرتبه علمی آنها نیز متفاوت است.

۷- ۱- ۱- روش تحقیق

این تحقیق به لحاظ هدف بنیادی بوده و با توجه به جمع آوری مطالب از نوع نقلی و به روش تحلیلی می باشد واز آنجا که شیوه گرد آوری آن از طریق مراجعه به کتب و مقالات بوده، از نوع کتابخانه ای است.

۸- ۱- ۱- ساختار و محدوده ی تحقیق

پژوهش حاضر از مقدمه، از دو بخش تشکیل شده است که در بخش اول مشتمل بر سه فصل است:

۱. فصل کلیات

۲. مفهوم شناسی

بخش دوم مشتمل بر دو فصل می باشد:

۱. علم از منظر آیات و روایات

۲. اقسام علم در موجودات

۹- ۱- ۱. کلید واژه

علم: علم آن نوع آگاهی است که همراه با احاطه کامل وجودی می باشد؛ و در فلسفه به حضور مجرد نزد مجرد تعبیر شده است.

علم حقیقی: همان علمی است که در مکتب اهل بیت به طلب آن بسیار سفارش شده ایم. ارزش هر انسان به اندازه‌ی میزان علم حقیقی اوست. این علم، نوری است که خدا در قلب فرد قرار می‌دهد و عامل فهم، شناخت و هدایت انسان می‌شود.

علم حضوری: در علم حضوری هیچ واسطه‌ای وجود ندارد و علم عالم بدون واسطه به ذات معلوم، تعلّق می‌گیرد و وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم منکشف می‌گردد.

علم حصولی: در علم حصولی، شخص به وسیله‌ی صورت یا مفهوم ذهنی، از شیء یا شخص درک شونده آگاه می‌شود.

موجودات: موجود یعنی ذاتی که ملبس به وجود شده است. موجودات را در یک تقسیم بندی می‌توان به موجودات مادی و غیر مادی تقسیم کرد. موجودات مادی، عالم ماده و جسمانی را تشکیل می‌دهند و بر آنها نظام مادی حکم فرماست عالم آنها را، عالم ناسوت و در اصطلاح قرآن عالم شهادت

می نامند. این عالم را عالم ماده و حرکت و زمان و مکان گویند و در یک کلام عالم طبیعت و محسوسات یا عالم دنیا است.

موجودات غیر مادی همان مجردات هستند که خالی از هرگونه تغییر و حرکتی می باشند.

۱۰- ۱- محدودیتها و موانع تحقیق

این پژوهش نیز به نوبه ی خود مانند پژوهش های دیگر با مشکلات و موانعی همراه بوده است که برخی از آن ها عبارتند از:

۱. کمبود منابع معتبر در زمینه موضوع پژوهش حاضر.

۲. عدم دسترسی به کتابخانه های تخصصی در این زمینه.

بخش اول: فصل دوم

فصل دوم: مفهوم شناسی

۱ ۱-۲ . مفهوم شناسی واژه علم

۲ ۱-۲ . تعاریف علم در مکاتب مختلف

۳ ۱-۲ . آشنایی با برخی واژگان در رابطه با علم

۴ ۱-۲ . موجود

از واژه های بسیار مهم مورد بحث واژه ی «علم» است که لازم است معنای آن روشن گردد.

۱-۲-۱. مفهوم شناسی واژه علم

علم (science) از واژه لاتین «scientia» به معنای آگاهی و معرفت (knowledge) مشتق شده است. شناخت و معرفت، توصیف ها، فرضیه ها، مفاهیم، نظریه ها، اصول و دستور العمل هایی نزدیک به قطعیت هستند که یا درست و یا مفیدند. البته شناخت و معرفت محدود به این موارد نمی شود و خود بحث مفصلی در فلسفه است. به طور کلی، دانش و معرفت، اعم از علم است و علم (science) در معنای اصطلاحی، تحصیل نظام مند دانش جدید درباره طبیعت است که با روش های معین به دست می آید و هدف آن برقرار کردن رابطه ثابت بین پدیده ها (phenomens) است. برخی فیلسوفان بین واقعیت بالفعل چیزها در جهان و درک انسان ها از آنها تفاوت قائل می شوند. «کانت»، فیلسوف آلمانی، از دو واژه (فنومن) (phenomen) یعنی (آنچه که از راه تجربه و حس قابل درک است) و (نومن) (noumen) «یعنی آنچه که از راه تجربه قابل درک نیست برای این منظور استفاده می کند.» کانت و پیروانش، معتقد بودند که ذهن فقط می تواند، ظواهر و پدیده ها (فنومن) را بشناسد و از شناخت نومن ها، ناتوان است. البته از دیدگاه کانت، شناخت نومن ها از طریق عقل ممکن نیست، اما از طریق اخلاق، امکان پذیر است. برخی دانشمندان بر این ادعا دارند که فهمیدن و تبیین دقیق جهان با استفاده از روش علمی، ممکن است و روش علمی یعنی مشاهده دقیق و آزمون نظریه ها توسط تجربه. البته آنها این ادعا را ندارند که هر چیزی را در معنای مطلق، اثبات می کنند، بلکه تاکید دارند که براساس تجربیات و مشاهدات رایج، هر چیزی را می توان با درجه خوبی از قطعیت، تبیین کرد.

تا زمان عصر روشنگری در اروپا، واژه علم به معنای هر دانش منتظم به کار می رفت. علم معنای بسیار وسیعی داشت و گاهی معادل با «فلسفه» استفاده می شد. در آن زمان بین «علم طبیعی» (Natural Science) و «علم اخلاقی Mora» (Moral Science) تفاوت قائل می شدند. علم اخلاقی شامل آن چیزی می شد که امروزه به نام فلسفه می شناسیم. علم در حال حاضر کاربردش محدود شده است و به معنای علم طبیعی یعنی آنچه که از راه تجربه و مشاهده به دست می آید، به کار می رود. علم طبیعی به «علم سخت» (hard science) و «علم سبک» (soft science) تقسیم می شود. فیزیک، شیمی، زیست شناسی، زمین شناسی، انواع علوم سخت هستند و انسان شناسی، تاریخ، روان شناسی و جامعه شناسی به عنوان علوم سبک خوانده می شوند. موافقین این تقسیم بندی، استدلال می کنند که علوم سبک از روش علمی یعنی آزمایش و تجربه (تجربه یعنی مجموع اعمال و مداخلاتی که انسان در واقعیت می کند)، استفاده نمی کنند بلکه از شواهد روایتی و تاریخی سود می جویند و جمع آوری اطلاعات در آنها از دقت بالایی برخوردار نیست.

البته مخالفین نیز ادعا دارند، علوم اجتماعی از مطالعات آماری نظام مندی در محیط های کنترل شده دقیق استفاده می کنند. برخی نیز اعتقاد دارند، ریاضی، علم است. البته ریاضی به طور دقیق به منطق مربوط است و علم به معنای استفاده از دانش تجربی نیست. اما ریاضی زبان جهانی تمام علوم است.^۱

مکاتب مختلف، علم را به گونه های متفاوتی تعریف می کنند که در ذیل به نمونه هایی از آن می پردازیم.

۱. سری مقالات انجمن فیزیکدانان جوان ایران، شبکه فیزیک هوپا، & molasadra
aarmaan2.persianblog.com

۲- ۱- تعاریف علم در مکاتب مختلف

تعریف علم در مکاتب علمی بزرگ جهان نیز با یکدیگر متفاوت است. که در ذیل به ذکر نمونه هایی از آن پرداخته می شود.

۱- ۲- ۱. تعریف علم در منطق

در میان متفکرانی که علم را مفهومی «مادی» انگاشته‌اند، اختلاف قابل اعتنایی در تعریف علم دیده نمی‌شود؛ زیرا در این دیدگاه، علم فرایندی فیزیکی - شیمیایی است که در مغز انسان اتفاق می‌افتد و این تغییر در آزمایشگاه قابل رؤیت است؛ بنابراین در این دیدگاه «تعریف علم» چندان مسئله پیچیده ای نیست.

در میان متفکرانی که علم را موجودی «غیر مادی» می‌دانند اختلاف هایی اساسی در تعریف علم مشاهده می شود؛ گروهی از آنان مفهوم علم را بدیهی دانسته‌اند و گروهی دیگر غیر قابل تعریف و عده‌ای نیز ارائه هرگونه تعریف برای علم را مستلزم دور می‌دانند.^۱

یک دسته از این دانشمندان نیز علم را قابل تعریف می‌دانند اما در میان همین گروه نیز عده‌ای تعریف علم را بسیار دشوار دانسته و خود نتوانسته‌اند تعریفی برای علم بیان کنند و عده‌ای دیگر نیز هر کدام به نوبه خود سعی در ارائه تعریفی برای «علم» نموده‌اند.

بیشتر متکلمان و منطق دانان اعضای همین دسته اخیر هستند و هر کدام سعی کرده‌اند تعریفی جامع و مانع برای «علم» بیابند؛ اما اینکه تا چه حد در این کار موفق بوده‌اند، سوال مهمی است که تاکنون نیز در میان فلاسفه محل بحث های فراوان است و هنوز نمی‌توان با صراحت به آن پاسخ داد.

در میان دانشمندان این دسته اخیر، شاید آسان ترین کار بر عهده منطق‌دانان باشد؛ که از نظر ایشان، کارکرد منطق تنها مربوط به دایره علوم حصولی است و بر همین اساس تعریفی از «علم» که تنها

۱. عبدالحسین خسرو پناه، چیستی معرفت دینی نزد متفکران مسلمان، فصلنامه پژوهشی اندیشه نوین دینی، شماره

دربردارنده علوم حصولی باشد، به قدر کافی برای یک منطق‌دان مفید است و احتمالاً به همین دلیل باشد که در میان منطق دانان تعریف‌های یکسان و مشابه برای علم بسیار دیده می‌شود. رایج‌ترین تعریفی که منطق دانان برای علم بیان می‌کنند عبارتست از:

«هو الصورة الحاصلة من الشی عند العقل»^۱ یعنی علم عبارتست از صورتی که از یک شی در نزد عقل پدید می‌آید.

در این تعریف تنها به ادراکاتی «علم» گفته شده است که در کسب آنها ذهن با تصویر معلوم سروکار دارد نه با خود آن. بنابراین در این تعریف به روشنی «علم» به علوم حصولی محدود شده است و شامل علوم حضوری نمی‌شود.

این تعریف اگر چه تعریف کاملی نیست و خاصیت جامع بودن را ندارد اما به اندازه‌ای مفید است که در میان بسیاری از دانشمندان پذیرفته شده و در علوم دیگر به جز منطق نیز تا حد زیادی کارایی یافته است.^۲

۲- ۲- ۱. تعریف علم نزد حکیمان

بنا بر قابل تعریف بودن علم، حکیمان چند تعریف برای علم ذکر کردند مانند: حصول ماهیت شیئی در عقل؛^۳ کیفیتی ذات اضافه؛ اضافه ای بین عالم و معلوم؛ صورت نقش بسته نزد عاقل؛ شیخ اشراق بر این باور است که علم همان ظهور؛ و ظهور همان نور است، بنابراین علم مانند نور خود ظاهر و آشکار و آشکار کننده غیر است.

۱. مرتضی مطهری، آشنایی با منطق، چاپ سی و هفتم، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۶، ص ۳۳.

۲. علی اصغر نجابت، مقاله علم، <http://www.pajoohe.com>

۳. نجم الدین علی الکاظمی و میرک البخاری، حکمة العین و شرحه، جعفر زاهدی، عبد الله نورانی، مشهد:

انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۳ ه ش، ص ۳۰۵.

شیخ الرئيس مرحله تعقلی علم را گاهی به صورت سلبی یعنی تجرید از خصوصیات و جزئیات تعریف می کند و گاهی از آن به صورت مرتسمه در جوهر عاقل که مطابق با ماهیت معقول است یاد می کند و بار دیگر علم را امری مجرد که اضافی (اضافه اشراقی) است، می داند.

اما قول قابل قبول در نظر حکمت متعالیه این است که علم عبارت است از حضور موجود مجرد از ماده نزد موجود دیگر؛ توضیح این که علم موجودی مجرد از ماده است؛ به این معنا که علم نه امر سلبی است، مثل تجرد از ماده، و نه امر اضافی (اضافه مقولی) است؛ بلکه امر وجودی است، آن هم نه هر وجودی، بلکه وجود بالفعل، و نه هر وجود بالفعل، بلکه وجود بالفعلی که مشوب به عدم نباشد یعنی شیئی معلوم یکجا نزد عالم حاضر شود تا صدق علم به شیئی کند؛ ولی امر مادی نمی تواند معلوم ما شود؛ چون امر مادی در حرکت جوهری است و حرکت جوهری تدریج در ذاتش است؛ به این معنا که در هر جزء از حرکت عدم اجزای دیگر و عدم کل شرط است؛ چرا که فقط و فقط یک جزء در آن واحد محقق می شود؛ پس یک شیئی مادی نمی تواند حضور تمام پیدا کند پس نمی تواند معلوم باشد بنابراین علم امر وجودی غیر مادی است که غیر قابل اشاره حسی و وضعی است. به بیان گویای علامه طباطبایی در حاشیه اسفار: صورت علمیه برای ما حاصل است، بالضروره، هر نوع حصول که باشد؛ ولی مجرد حصول چیزی برای چیز دیگر علم پدید نمی آورد؛ چرا که اگر جمیع اجزای وجود شیئی جمع نباشد، بعض از اجزا از بعض دیگر غایب خواهد بود، و مجموع اجزا از مجموع غایب می شود. همانطور که در حرکت این گونه است در حالی که غایب بودن با علم منافات دارد؛ از طرفی جواهر مادی و عوارضشان متحرکند و حاضر الوجود نیستند در حالی که صورت علمی چه صورت علمی جوهر باشد و چه عرض، نزد عالم حاضر است و اگر نزد خودش

حاضر نباشد، محال است که نزد دیگری حاضر شود؛ پس لازم است صورتهای علمی فی نفسه مجرد باشند، تا به نوعی برای عالم حاصل شوند.^۱

۳-۲-۱. تعریف علم در دین اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

تعریف علم در دین اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، با تعریفی که در بین مکاتب مختلف و عموم مردم رایج است، متفاوت است. در دیدگاه اهل بیت چنین نیست که لزوماً کسی که بیشتر درس خوانده باشد، انسان عالم‌تر و بهتری محسوب شود و در درگاه الهی مقرب‌تر باشد. بلکه در این مکتب، میان علم حقیقی و مهارت و دانش‌های معمول بشری تفاوت وجود دارد.^۲ در مکتب اهل بیت، علم به دو دسته‌ی فضل و علم حقیقی تقسیم می‌شود:

فضل: دانشی است که فراگیری یا عدم فراگیری آن لزوماً در سعادت آدمی نقشی ندارد و اصطلاحاً با واژه‌ی فضل به معنای چیز اضافی از آن یاد شده است. عمده‌ی دروس و مهارت‌هایی که در مدارس و دانشگاه‌ها آموزش داده می‌شود، در این دسته هستند. در واقع لزوماً فراگیری این دانش‌ها باعث سعادت‌مندی فرد نمی‌شود و عدم یادگیری آنها نیز سبب نمی‌شود فرد از سعادت واقعی محروم شود.

۱. صدر المتألهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۳، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث،

۱۹۸۱ م، ص ۲۹۹-۲۸۸.

۲. مسعود بسیطی و آ. کیومرثی، مقاله «علم، خاستگاه، تعاریف و کاربردهای آن»

علم حقیقی: همان علمی است که در مکتب اهل بیت به طلب آن بسیار سفارش شده ایم. ارزش هر انسان به اندازه‌ی میزان علم حقیقی اوست. این علم، نوری است که خدا در قلب فرد قرار می‌دهد و عامل فهم، شناخت و هدایت انسان می‌شود.^۱

روایت زیر درباره‌ی این دو نوع علم، توضیح بیشتری می‌دهد:

«روزی پیامبر وارد مسجد شده و جمعی را دیدند که اطراف مردی نشسته‌اند فرمودند: او کیست؟ گفتند: علامه (کسی که علم زیادی دارد). رسول اکرم پرسیدند: چرا به او علامه می‌گویید؟ مردم پاسخ دادند: او داناترین مردم به نسب‌های عرب و اتفاقات رخ داده در میان اعراب و داناترین آن‌ها به وقایع دوران جاهلیت و اشعار عربی است. پیامبر فرمودند: این، علمی است که اگر کسی آن را نداند ضرر نکرده است و به کسی که بداند هم سودی نمی‌رساند.»^۲

از منظر اهل بیت (علیهم‌السلام) علم، نور است؛^۳ نوری که از جانب خدا بر قلب انسان تابیده می‌شود. یعنی ایجاد علم در افراد، فعل فرد نیست؛ بلکه فعل خداست که با ابزار و وسایلی آن را انجام می‌دهد.^۱

۱. امام صادق (ع) می‌فرماید: «هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ؛ (علم) نوری است که در قلب کسی که خدای تبارک و تعالی بخواهد هدایتش کند، قرار می‌گیرد.» علی بن حسن طبرسی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، چاپ دوم، نجف: المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵، ص ۳۲۶.

۲. دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَمَةٌ فَقَالَ وَمَا الْعَلَمَةُ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهْلُهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمُهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ، «محمد بن علی ابن بابویه، الأمالی (للصدوق)، چاپ پنجم، بیروت: اعلمی، ۱۳۶۲، ص ۲۶۷.»

۳. همان طور که پیش‌تر نیز گفته شد، تمامی مخلوقات پیرامون ما به واسطه‌ی علم، درک و تعریف می‌شوند. در واقع معلومات درباره‌ی مخلوقات، به واسطه‌ی نور عقل برای آدمی ظاهر و آشکار می‌شود. این نور، «ظاهر بذاته و مظهر لغيره» است؛ یعنی خود نور را به خودش می‌شناسیم نه به واسطه‌ی چیز دیگر، اما سایر مخلوقات را به

علم در این مکتب دارای چند نشانه‌ی خاص است. اگر ما واجد دانشی شویم که این نشانه‌ها در آن نباشد، این نوع دانش از تعریف علم حقیقی خارج است.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «علم نوری است که در قلب کسی که خدای تبارک و تعالی هدایتش را می‌خواهد می‌افتد.»^۲

بنابراین تعریف، جنس علم، نور است؛ مکان آن در قلب -روح-^۳ عالم است؛ و مالک و تملیک کننده‌ی آن، خدای تبارک و تعالی است. به هر که بخواهد و هر قدر که بخواهد می‌دهد و از هر که بخواهد می‌گیرد.

۳-۲-۱. آشنایی با برخی واژگان در رابطه با علم

واسطه‌ی آن نور می‌شناسیم. هر کشفی به واسطه‌ی نور علم صورت می‌گیرد. همه‌ی معلومات ما منور به نور علم است، لذا نمی‌شود با چیزی که خود از علم روشن می‌شود، نور علم را توضیح داد و علم را تعریف نمود. بنابراین اگر نور علم شناخته شود، به خودش شناخته می‌شود و گرنه اگر بخواهیم نور علم را مانند سایر معلومات بشناسیم، اصلاً شناخته نمی‌شود. اگر چه نور علم وجدان می‌گردد و فردی که واجد علم شده، آن را می‌یابد ولی قادر به توصیف و تعریف و تفهیم آن نیست.

۱. «ابی‌الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب؛ یعنی خداوند ایا دارد از اینکه کارها را به جز از طریق اسبابش جاری سازد» محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، محسن بن عباس علی کوچه باغی، ج ۱، چاپ دوم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق، ص ۶.

۲. علی بن حسن طبرسی، همان، ص ۳۲۶.

۳. منظور از قلب، روح است. مثلاً حضرت رسول می‌فرمایند که عقل مانند چراغی قلب آدمی را روشن می‌کند (بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۹). و امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند: روشنایی روح، عقل است (حسن بن علی ابن شعبه و بهراد جعفری، تحف العقول، ترجمه جعفری، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۸۱ ش، ص ۳۷۳). در هر دو روایت یک مضمون ولی با دو واژه‌ی متفاوت -قلب و روح- بیان شده است.

در اینجا به بعضی از واژگان که در کتب علم به کار برده می شوند اشاره می شود.

۱-۳-۲-۱. دانش

دامنه تعاریف ارائه شده در مورد دانش، از کاربردی تا مفهومی و فلسفی و از نظر هدف، محدود تا گسترده را شامل می شود. برخی تعاریف دانش به شرح زیرند:

دانش، اطلاعات کاربردی و سازماندهی شده برای حل مسائل است. (ولف)

دانش، اطلاعاتی سازماندهی و تجزیه و تحلیل شده است که می تواند قابل درک و نیز کاربردی برای حل مساله و تصمیم گیری باشد. (تورین)

دانش، شامل حقایق و باورها، مفاهیم و اندیشه ها، قضاوتها و انتظارات، متدولوژی (روش شناسی) یا علم اصول و نحوه انجام فنون است. (ویگ)

دانش، مجموعه ای از نگرشها، تجربیات و مراحل نیست که به صورت درست و صحیح، کنار یکدیگر قرار گرفته اند؛ از این رو راهنمای مناسبی برای افکار، رفتارها و ارتباطات می باشد. (روم.ون دراسپک و اسپیکروت)

دانش، استدلال در باب اطلاعات و داده ها برای دستیابی به کارایی، حل مسائل، تصمیم گیری، یادگیری و آموزش است. (بکمن)

دانش سازمانی، اجتماعی از سرمایه های متمرکز انسانی، سرمایه های استعداد های فکری و سرمایه های ساختار می باشد. (بروکنینگ)

دانش سازمانی، به اطلاعات پردازش شده و جاسازی شده از جریانات عادی و مراحلی که قابلیت اقدام دارند و نیز دانش به دست آمده به وسیله سیستمهای سازمانی، مراحل، تولیدات، قوانین و فرهنگ اطلاق می‌گردد.^۱

۲- ۳- ۲- ۱- معرفت

علم و معرفت از امور بدیهی بوده و قابل تعریف نیستند؛ چون شناخت هر چیزی به علم و معرفت است؛ و چیزی ظاهر تر از این دو نیست که این دو را به ما بشناساند. لذا در یک تعریف تشبیهی گفته اند: علم و معرفت مثل نور است که خود، روشن است و هر چیزی را روشن می‌کند.

راغب در مفردات، در واژه عَرَفَ، گفته است: معرفت شناختن شیء است با تفکر و تدبّر در آثار آن شیء، و آن اخص از علم است؛ لذا می‌گویند فلانی به خدا معرفت دارد و نمی‌گویند به خدا علم دارد؛ چون شناخت خدا با تفکر در آثار اوست. و می‌گویند خدا به موجودات علم دارد و نمی‌گویند معرفت دارد؛ چرا که معرفت از علم قاصر است و در حاصل از معرفت به کار می‌رود.^۲

در اقرب الموارد، در واژه عَرَفَ، گفته است: معرفت، شناختن به یکی از حواس پنجگانه است. و در قاموس القرآن، در واژه عَرَفَ، گفته است: عرفان نسبت به علم شناخت ناقصی است؛ و آن از تفکر در آثار شیء ناشی می‌شود.^۳

۱. مقاله دانش چیست، سایت جامع مدیریت اثیر، <http://athir.blogfa.com>

۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق محمد گیلانی، ج ۲، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۷۴، ص ۵۸۴.

۳. علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، ص ۳۲۶.

از توجه به استعمالات مختلف واژه معرفت و علم در علوم مختلف چنین به نظر می رسد که این دو واژه کاربردهای متفاوتی در علوم مختلف دارند ؛ لذا لغویین نیز با توجه به استعمالات گوناگون این دو کلمه، برای آن دو معانی مختلفی را بیان کرده اند. ولی با توجه به استعمال واژه معرفت و علم در آیات و روایات اهل بیت (علیهم السلام) و اقوال لغویین چنین به نظر می رسد که معرفت در مقابل علم، آگاهی ناقصی است؛ یعنی نسبت بین آنها، نسبت نقص به کمال است ؛ به همین علت نیز صحیح است که گفته شود فلانی به خدا معرفت دارد ؛ ولی نمی توان گفت فلانی به خدا علم دارد. چون تنها خود خداست که به خودش آگاهی کامل دارد. و از طرف دیگر صحیح است که بگوییم خدا به همه موجودات علم دارد ؛ ولی صحیح نیست که گفته شود خدا به موجودات معرفت دارد ؛ چون آگاهی ناقص برای خدا معنی ندارد .

بر این اساس شاید بتوان گفت: علم آن نوع آگاهی است که همراه با احاطه کامل وجودی باشد ؛ و معرفت آن نوع آگاهی است که یا همراه با احاطه وجودی نیست یا همراه با احاطه وجودی ناقص است.^۱

۳- ۲- ۱. تسبیح

تسبیح ابراز پیراستگی خداوند از هر گونه نقص و عیبی است. که از آنها به عنوان صفات سلبی خداوند یاد می شود؛ مانند نیاز، جهل و بسیاری از صفات دیگر که با شأن الهی مبادت دارد.

قرآن کریم در آیه ۴۱ سوره مبارکه «نور» به تسبیح کنندگان خداوند نسبت «علم» می دهد که مبین انجام این عمل از روی آگاهی است؛ اما سؤال اینجاست که حقیقت این تسبیح چیست که ما آن را نمی فهمیم؟

۱. مقاله حکمت چیست؟ معرفت چیست؟ فطرت چیست؟ سایت پرسمان دانشجویی،

آیا تسبیح تکوینی است؟ حقیقت تسبیح قابل درک است؟

این مسأله که ما حقیقت تسبیح موجودات را متوجه نمی‌شویم در آیه ۴۴ سوره مبارکه «إسراء» بیان شده است، اما قرآن از طرفی هم در سوره «نور» تصریح دارد:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»^۱ آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می‌کنند تمام آنان که در آسمانها و زمینند و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند، هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می‌دانند، و خداوند به آنچه انجام می‌دهند عالم است.»

که همه موجودات بر تسبیح‌گویی خود آگاهند.

از طرفی قرآن در سوره «ص» برای تسبیح‌گویی موجوداتی چون کوه‌ها محدوده زمانی تعیین کرده است. «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعُشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ»^۲ ما کوه‌ها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می‌گفتند.

پس انسان متوجه تسبیح موجودات نیست در حالی که خود آنها بر آن آگاهند و در محدوده زمانی خاص اقدام به آن می‌کنند.

حال این سوال پیش می‌آید که به راستی حقیقت تسبیح چیست؟ به دلیل سه ویژگی موجود در تسبیح موجودات که در بالا به آن اشاره شد، تسبیح‌گویی موجودات نمی‌تواند تسبیح و تنزیه تکوینی آنها باشد. تسبیح و تنزیه تکوینی موجودات، بیانگر دانایی، توانایی و پیراسته بودن خداوند از هر نوع جهل و عجز و پی بردن به دانایی و توانایی آفریدگار از طریق مشاهده اسرار دقیق و اندازه‌گیری شده

۱. نور (۲۴)، آیه ۴۱.

۲. ص (۳۸)، آیه ۱۸.

است اما از طرفی خود موجودات بر آن اشراف ندارند که امروزه همگان از آن آگاهند و از سویی دیگر این نوع تسبیح همیشه در جریان است و توقف زمانی ندارد.

آیا واقعا موجودات دارای شعورند که تسبیح بگویند ماجرای ترس مورچه‌ها از لگدمال شدن توسط سپاهیان حضرت سلیمان (علیه السلام)، پیام‌آوری هدهد برای سلیمان (علیه السلام) سخن گفتن داود (علیه السلام) و سلیمان (علیه السلام) با حیوانات، سقوط سنگ‌ها بر اثر خشیت و خداترسی، پذیرفتن بار امانت توسط آسمان‌ها زمین و کوه‌ها، خشوع کوه در برابر آیات قرآن در صورت نزول آیات بر آن، عکس‌العمل کوه‌ها و آسمان و زمین در برابر کردارها و حوادث بیرونی، شهادت دست‌ها، پاها، پوست و زبان در روز حساب، بازگو کردن اخبار توسط زمین در روز قیامت که در قرآن بیان شده‌اند همگی دلیل بر وجود شعور و آگاهی در موجودات جهان هستی است.

موجودات به صورت واقعی با زبانی ویژه و نه زبان حال تسبیح می‌گویند تسبیح‌گویی در قرآن به عنوان امری عمومی میان تمام موجودات عاقل و غیرعاقل مطرح و صریح‌ترین آیه در «وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»^۱ و به مال یتیم جز به طریقی که بهترین طریق است نزدیک نشوید تا به سرحد بلوغ برسد، و به عهد (خود) وفا کنید که از عهد سؤال می‌شود» است. در قرآن تسبیح موجوداتی مانند فرشتگان، مرغان هوا، کوه‌ها در اوقات خاص و تسبیح رعد عنوان شده است.

ملاصدرای شیرازی، فیلسوف و حکیم بی‌نظیر شیعه در اثبات نظر قرآن در رابطه به وجود علم و ادراک در همه موجودات عالم، برهان عقلی اقامه کرده که نظاره توأمان آیات مربوط به تسبیح‌گویی موجودات و صاحب درک بودن آنها این برهان را تأیید می‌کند. ملاصدرا همه کمالات را در پرتو وجود و هستی قابل تحقق و طرد عدم و نیستی و تشکیل حقیقت خارجی و عینی را نیز دو صفت ذاتی و همیشگی وجود می‌داند.

وی با اشاره به اینکه حقایق وجود در تمام مراتب و مصادیق آن یکی است، می‌گوید: هرگاه وجود در مرتبه‌ای از مراتب هستی مانند موجودات جاندار، دارای اثری (علم و ادراک) باشد، حتما باید این اثر در تمام مراحل وجود نسبت به سهمی که از وجود دارد، محقق باشد؛ پس همه موجودات دارای علم و ادراک هستند زیرا معنا ندارد یک حقیقت در مرتبه‌ای دارای اثری باشد و در مرتبه دیگر فاقد آن.^۱

۴-۲-۱. موجود

موجود آن ذاتی است که ملبس به هستی شده و خود وجود به دلیل روشن بودنش، بی نیاز از هر تعریفی است.

موجودات غیر مادی و به تعبیر فلسفی مجردات، آنهایی هستند که مادی نیستند و در واقع مجرد از ماده اند. از آنجا که موجود مجرد همواره از موجود مادی دارای وجودی برتر است از این رو آنها عالمی برتر از عالم ماده دارند. آنها نیز با توجه به شدت و سعه وجودشان و میزان تجردشان از وجودی متفاوت بر خوردارند و از این رو در عالمی متناسب با شدت وجودی شان بسر می برند. این موجودات به ترتیب شدت وجودی شان در عالم لاهوت، عالم جبروت و عالم مثال با ملکوت به سر می برند.

از آنجا که عالم هستی دارای سلسله مراتب وجودی است، این سلسله از وجودی محض و مطلق که همان خداوند باشد آغاز می گردد و رفته رفته از شدت وجودی اش کاسته می گردد تا سرانجام آنقدر این وجود ضعیف گشته و دست آخر به عالم ماده می رسیم.

۱. برگرفته از نرم افزار تسنیم، از جعفر سبحانی.

همانطور که گفتیم مجردات آنهایی اند که مادی نیستند و خداوند که در راس سلسله موجودات قرار دارد از تجربه تام و تمام برخوردار است و موجودی مجرد محض است و دارای وجودی در نهایت حد خود.

روح و نفس انسانی نیز موجودی مجرد است و هر چند که مادی نیست و مجرد است اما همواره باید همراه ماده باشد و نمی تواند بدون ماده وجود یابد و این ویژگی مخصوص عالم ماده نیست بلکه روح در عالم مثال و عالم برتر از عالم ناسوت و دنیا نیز با جسمی مثالی و متناسب با آن عالم خواهد بود. بنابراین تجردش در حد تجردی ضعیف است و همواره باید در قالب و جسمی غیر مجرد جای گیرد.^۱

۱ . سایت پرسمان دانشجویی، مقاله مقصود از مجرد بودن چیست؟ مجردات کدامند و مجرد بودن خدا با روح چه فرقی دارد؟ ساعت ۱۰ صبح، ۱۳۹۳/۴/۱۰، <http://www.porseshkadeh.com>

بخش دوم: علم و موجودات

فصل اول: علم از منظر آیات و روایات

فصل دوم: بررسی علم در موجودات

بخش دوم: فصل اول

فصل اول: علم از منظر آیات و روایات

۱ - ۴. جایگاه علم در قرآن و روایات

۲ - ۴. تعریف علم در قرآن

۳ - ۴. جایگاه علما در قرآن

۱ - ۳ - ۴. رفعت مقامی عالم

۲ - ۳ - ۴. خلیفه الله بودن عالم

۵ - ۴. علم آموزی، هدف بعثت انبیا

۶ - ۴. وجوب علم آموزی

۷ - ۴. حد نداشتن علم

۸ - ۴. مطلق بودن وجوب علم آموزی

برای همه انسان ها

۹ - ۴. تفسیر علم واجب

۱۰ - ۴. نشانه های علم حقیقی

امروزه اهمیت علم و دانش بر بشریت مخفی نیست، همه مکاتب بشری و ادیان آسمانی بر کسب علم و دانش تأکید دارند و پیشرفت و ترقی در مسیر علم را افتخار آمیز می‌شمرند. لکن بدون تردید در دین مبین اسلام نیز این مساله از اهمیت والایی برخوردار بوده و در اینجا مناسب است که رویکرد اسلام با مساله علم تبیین گردد که جایگاه علم و یا تعریف حقیقی آن و سایر مسائل مربوط به این مبحث روشن گردد:

۱.۱.۲. جایگاه علم در قرآن و روایات

از آن جا که قرآن کتاب هدایت و راهنمایی به راه سعادت و کمال است و هدایت هم جز از راه عقل و علم میسر نیست، از این جهت علم و دانش اهمیت و جایگاه بسزایی در قرآن کریم دارد. تا جایی که می‌بینیم آیات بسیار زیادی از قرآن کریم به ارزش و اهمیت علم و معرفت و ابزار و وسایل تحصیل آن؛ مانند تدبیر، تأمل، تعقل و ... می‌پردازد. از این رو بی‌جهت نیست که می‌بینیم آیاتی که به نحوی در باب علم بحث می‌کند، حدود یک چهارم از قرآن را به خود اختصاص داده است. این مسئله عجیبی نیست؛ چرا که اولین آیاتی بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد در باب خواندن، علم و دانش، معرفت و شناخت بوده است: «بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید* همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد! * بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است* همان کسی که بوسیله قلم تعلیم نمود* و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد!». فراتر از این اساساً خلقت انسان همراه علم و معرفت بوده است.^۱ چنان که قرآن کریم به آن اشاره می‌کند: «... سپس علم اسماء [علم

اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید!^۱

بنابراین، به راحتی نمی‌توان تمام این آیات را برشمرد. از این رو در حد توان به بعضی از اقسام این آیات اشاره می‌کنیم:

۱. آیاتی که درباره علم الهی است.

۲. آیاتی که درباره علم پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و سایر پیامبران (علیه السلام) است.

۳. آیاتی که در تبیین اهمیت و ارزش علم و دانش است.

۴. آیاتی که واژه علم به صراحت در آنها نیامده، اما مفهوم آنها درباره علم و دانش است و بر آن تطبیق می‌کند که در جواب تفصیلی به ذکر برخی از نمونه‌ها می‌پردازیم.

دسته اول آیاتی که در باره علم خداوند متعال است: روشن است که یکی از صفات حق تعالی صفت علیم است. در قرآن کریم آیات زیادی به این موضوع اختصاص دارد.

همچنین آیات دیگر به نمونه‌های از علم الهی در باره افعال و کارهای روزمره بشر می‌پردازد. جالب است بدانیم که تنها صفت علیم در قرآن در آیات متعدد به مناسبت‌های مختلف ۳۲ بار تکرار شده است. به عنوانه نمونه، آیات: ۳۲، ۱۲۷ و ۱۸۷ و ۲۳۵ سوره بقره، ۳۵ آل عمران، ۷۶ مائده، ۱۳، و ۲۳ انفال، ۳۴ و ۸۳ یوسف، ۶۵ یونس، ۲۲ و ۱۰۹ کهف، ۱۸۷، ۹۶، ۸۰ و ۱۱۵ انعام، ۶۱ اعراف و... در این باره است.

دسته دوم آیاتی است که به علم و دانش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر پیامبران الهی (علیه السلام) می پردازد و بیان می دارد که خداوند علم های گوناگون را به آنها آموخت. آیات: ۵ سوره نجم، ۲۲، ۶۲، ۶۸ و یوسف، ۷۴، ۷۹ و ۸۰ انبیاء، ۶۲ اعراف و ۷۵ انعام، نمونه هایی از آیات قرآن کریم درباره علم پیامبران است.

دسته سوم آیاتی است که در بیان ارزش و جایگاه خود علم است. در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که به ارزش و جایگاه علم و دانش و نقش آن در زندگی انسان و ثمرات و نتایج آن در جنبه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی مردم و جامعه و می پردازد که در این مقال به گوشه هایی از آن اشاره می شود:

۲- ۱- ۲. تعریف علم در قرآن

نکته ای که نباید از آن غفلت ورزید این است که تعریف علم در مکاتب مختلف متفاوت است هر چند که وجه مشترکی نیز بین همه آن ها وجود دارد؛ وجه مشترک آن ها این است که همه به دانستن چیزی که انسان قبلا نمی دانست، علم می گویند، اما اسلام تنها دانشی را علم می نامد که جهت توحیدی داشته و بر خوف و خشیت او بیافزاید. لذا قرآن کریم در سوره فاطر می فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱ از میان بندگان خدا، تنها عالمان از او می ترسند. و در روایات متعددی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «كَفَى بِخَشْيَةِ اللَّهِ عِلْمًا»^۲ علم برای خشیت و ترس از خدا کافی است.

۱. فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

۲. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، طیب موسوی جزائری، ج ۲، چاپ سوم، قم: دار الکتب، ۱۴۰۴ ق، ص

بنابراین تفاوت عمده اسلام با مکاتب بشری در تعریف علم این است که اسلام علم را به عنوان یک واژه مقدس در جهت رشد، تعالی و سعادت بشر به خدمت می گیرد و لذا جهت گیری الهی را در آن شرط می داند و مطلق دانستن را علم نمی شمارد. از این رو اسلام علم را نوری می داند که خدا در قلب بندگان قرار می دهد؛ «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ»^۱ به همین دلیل است که خداوند متعال در قرآن کریم، تعلیم سحر و جادو را شیطانی و باطل معرفی کرده است؛ «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»^۲ زیرا سحر انسان ها را در مسیر توحید پیش نمی برد و از نورانیت الهی برخوردار نیست و دانشی شیطانی است.

نکته بسیار جالب توجهی که در آموزه های دینی ما به چشم می خورد این است که اسلام دو نوع جهل و نادانی معرفی کرده است: یکی جهلی که در برابر علم است و دیگری جهلی که در برابر عقل است در روایت معروف و مفصلی که امام صادق (علیه السلام) بیان فرمودند، علم را از جنود عقل شمرده و ضد آن را جهل دانستند در این حال ضد عقل را نیز جهل شمرده^۳. بنابراین اگر چه ندانستن جهل است، لکن مهم تر از آن این که خلاف عقل نیز جهل است. بنابر این علم در صورتی جهل نیست که مخالف عقل و شرع نباشد.

در نهج البلاغه، امیرمؤمنان (علیه السلام) علم را به دو قسم مطبوع و مسموع تقسیم کرده است؛^۴ علم مطبوع یعنی علمی که در طبیعت، سرشت و فطرت انسان نهاده شده است و علم مسموع یعنی علمی

۱. محمد بن جریر بن رستم طبری آملی کبیر، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب (علیه السلام)، احمد محمودی، قم: کوشانپور، ۱۴۱۵ ق، ص ۹.

۲. البقرة (۲)، آیه ۱۰۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ح ۱۴، ص ۲۰.

۴. محمد بن حسین شریف الرضی و علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۶، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۲۴۵.

که با شنیدن به دست می آید. علما و مفسران اسلامی نیز، علم را به دو قسم موهبتی یعنی خدادادی و اکتسابی تقسیم می کنند^۱ و علم موهبتی را مصون از خطا و اشتباه می دانند و علوم انبیا را از این قسم به حساب می آورند، ولی علم اکتسابی را مصون از خطا نمی دانند. این تقسیم نیز به جهاتی مشابه آن تقسیم است. لکن آن چه مهم است این است که از دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) هر علمی که بتوان از نگاه اسلامی علم نامید، نوری است جانب خداوند متعال که به روشن گری مؤمن می انجامد، حتی اگر این القای الهی به واسطه کسب و تلاش بنده مؤمن باشد و با هواس ظاهری به دست آمده باشد.

تفصیل و توضیح اقسام علم و ویژگی های هریک، بحث مستقل و مفصلی است که مجال دیگری می طلبد لذا ما در این نوشتار در صدد تطبیق تعریف مذکور و ویژگی های یاد شده با اقسام علوم و علوم روز نیستیم و تنها سعی بر آن است که جایگاه علم و آموزش را از دیدگاه قرآن و روایات اهل بیت عصمت (علیهم السلام) بکاویم. لذا طبیعی است که فضائل و مقاماتی که برای علم و علما در این نوشتار مورد بحث قرار می گیرد، مربوط به علم با تعریف اسلامی آن است که به برخی ویژگی های آن اشاره کردیم.^۲

۳- ۱- ۲. جایگاه علما در قرآن

عالم یا همان صاحب علم در قرآن از جایگاه ویژه ای برخوردار است به گونه ای که، صاحب علم بالاترین مقام را داشته و همچنین خلیفه خدا بر روی زمین است:

۱ . محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۱، چاپ پنجم، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴، ص ۲۲۰.

۲ . مقاله جایگاه علم و آموزش در قرآن و روایات، حسین سیف الهی، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، <http://www.maarefquran.org/index>

۱- ۳- ۱- ۲. رفعت مقامی عالم

قرآن کریم در آیه ۱۱ سوره مجادله این آیه شریفه بر اهمیت علم، برتری علما و رفعت مقام آنان تصریح نموده و فرموده است: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^۱ خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد.^۲ واژه «دَرَجَاتٍ» که مطلق و بدون تعیین حد خاص برای آن به کار رفته است، در ادبیات قرآن کریم حاکی از عظمت و بزرگی آن است. در تفسیر این آیه شریفه، ابوذر (رحمه الله) گوید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «ای اباذر طالب علم را خدا و ملائکه و پیامبران دوست می‌دارند. و علم را دوست نمی‌دارد مگر انسان با سعادت، پس خوشا به حال طالب علم، روز قیامت. و کسی که از خانه اش خارج شود تا دری از علم را به روی خود بگشاید، خداوند متعال به هر قدمش ثواب شهیدی از شهدای بدر را می‌نویسد و طالب علم حبیب خدا است. و کسی که علم را دوست داشته باشد، بهشت بر او واجب می‌شود و صبح و شام در رضای خدا به سر می‌برد و از دنیا خارج نمی‌شود مگر آن که از کوثر می‌نوشد و از میوه بهشت می‌خورد و در جنت رفیق حضرت خضر (علیه السلام) خواهد بود. سپس حضرت فرمود: همه این فضیلت‌ها، تحت این آیه قرآن است که فرمود: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^۳

تردید نیست که مقام علما نزد خداوند، همچون سایر مردم نیست و هرچه انسان عالم‌تر باشد، مقام و منزلت او نزد او بیشتر است. قرآن کریم علاوه بر آیه فوق در سوره زمر نیز به این مطلب مهم

۱. مجادله (۵۸)، آیه ۱۱.

۲. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۳، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ ش، ص ۴۴۳.

۳. محمد بن جریر بن رستم طبری آملی کبیر، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب (علیه السلام)، احمد محمودی، قم: کوشانپور، ۱۴۱۵ ق، ص ۹.

اشاره فرموده: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟^۱ آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!» و امام صادق (علیه السلام) نیز فرموده است:

«فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ؛^۲ برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده بر دیگر ستارگان است.»

علامه طباطبائی (رحمه الله) در تفسیر آیه فوق می‌نویسد: «در این معنا هیچ تردیدی نیست که لازمه ترفیع خدا درجه بنده‌ای از بندگانش را باعث زیادت‌تر شدن قرب او به خدای تعالی است، و این خود قرینه و شاهده‌ی است عقلی بر اینکه مراد از اینهایی که موهبت علمشان داده‌اند، علمایی از مؤمنین است. بنا بر این، آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه مؤمنین دو طایفه هستند، یکی آنهایی که تنها مؤمنند، دوم آنهایی که هم مؤمنند و هم عالم، و طایفه دوم بر طایفه اول برتری دارند، هم چنان که در جای دیگر فرموده: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟»^۳

۲- ۱- ۳- ۲. خلیفه الله بودن عالم

قرآن کریم در سوره بقره، آیات ۳۱ تا ۳۵ جریان خلقت حضرت آدم (علیه السلام) و مقام خلیفه اللهی او را بیان کرده است که در این آیات، نکات بسیار مهمی در زمینه جایگاه علم و علم آموزی و مقام معلم و متعلم وجود دارد. ابتدا نگاهی به آیات و ترجمه آن می‌کنیم و سپس به برخی نکات مهم آن اشاره می‌کنیم:

۱. زمر (۳۹)، آیه ۹.

۲. محمد بن علی ابن بابویه، الأمالی، چاپ پنجم، بیروت: اعلمی، ۱۳۶۲ ش، ص ۶۰.

۳. محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۱۹، ص ۳۲۷.

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی گفتند: «پروردگارا دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است، ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.» سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید!» فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی.» فرمود: «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن.» هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را میدانم؟! و نیز میدانم آنچه را شما آشکار میکنید، و آنچه را پنهان میداشتید!» و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. با توجه به تفسیر آیه نتایج زیر به دست می‌آید.¹

نکته اول: خلافت و جانشینی خدا در بین خلق، صرفاً یک مقام تشریفاتی نیست، بلکه خلیفه خدا کسی اولاً از اوامر و نواهی الهی آگاه باشد و ثانیاً توان اجرای آن در بین خلق را داشته باشد. لذا کسی که نه

عرفان کامل به خداوند و اسمای او دارد و نه شناخت کافی به مخلوقات و افعال خداوند دارد، نمی‌تواند جانشین خدا در بین خلق باشد. از این رو می‌بینیم خداوند متعال وقتی می‌خواهد خلیفه بیافریند، همه اسما یعنی هر علمی که لازمه خلیفه الهی است، به او می‌آموزد: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۱

کسی که می‌خواهد جانشین خدا باشد، باید از همه چیز آگاه باشد؛ مثلاً رسولان خدا و مقامات و اهداف آن‌ها را بداند تا بر خلاف سایر انبیا حرکت نکند و تضاد در بین آنان پیش نیاید و باید مؤمنان را از کفار بازشناسد تا در ارشادات و تشویق‌ها و تهدیدها و بشارت و انداز، دچار خطا نشود، و نیز باید همه موجودات و نیازهای آنان را بشناسد تا بتواند، جانشین خدا و حکم او حکم خدا باشد بدین رو در برخی احادیث اهل بیت عصمت (علیهم السلام) اسماء در آیه شریفه به اسمای انبیا، ائمه، شیعیان و دشمنان و در برخی دیگر به اسمای زمین‌ها، کوه‌ها، رود‌ها، نباتات، درختان و حیوانات تفسیر شده است. و نیز در حدیثی امام صادق (علیه السلام) که در پاسخ به سؤال از آیه شریفه با دست خود به آن سو و این سو اشاره کرده و همه چیز را مصداق تعلیم خداوند به حضرت آدم (علیه السلام) دانستند. همه این احادیث نشان‌گر جامعیت علم آدم (علیه السلام) است که لازمه جانشینی خدا است.

نکته دوم: تردیدی نیست که خلیفه و جانشین خداوند در عالم خلقت باید بر سایر مخلوقات شرافت و برتری داشته باشد، و اگر نه ترجیح بلا مرجح می‌شود که از دید حکمت لغو است و لغو در افعال خداوند متعال راه ندارد. بنابر این انبیا و ائمه (علیهم السلام) که خلفا و جانشینان خدا بر خلق هستند، باید بر سایر مخلوقات برتری داشته باشند. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که وجه برتری خلفای خدا بر دیگر مخلوقات چیست؟

از دیدگاه قرآن کریم، این «علم» است که سبب برتری و بزرگی خلفا و جانشینان خدا است؛ هر مخلوقی که نسبت به اسما و صفات و نیز افعال خداوند، عالم‌تر باشد، و از مخلوقات او آگاهی داشته باشد، برتر و در نتیجه جانشین خدا بر خلق است. لذا خداوند متعال که در سوره بقره، طی آیات ۳۱ تا

۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، همان، ج ۱، ذیل آیه.

۳۵ جریان خلقت حضرت آدم به عنوان خلیفه خدا در زمین را گزارش نموده، علم حضرت آدم را دلیل برتری او بر ملائکه دانسته و با آنان احتجاج نموده و فرموده است: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱ اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید.

و ملائکه نیز در پاسخ به عدم علم خود در برابر علم آدم (علیه السلام) که همان علم الهی بود، اقرار کرده و راه تواضع را پیش گرفته و گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۲ منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی.

نکته سوم: که در آیات فوق وجود دارد و حاکی از بلندی جایگاه علم و تعلیم و تعلم است، سجده ملائکه بر آدم (علیه السلام) به سبب برتری او از حیث علم است. بعد از آن که خداوند متعال علم اسما یعنی تمام علوم لازم برای خلیفه الهی را به حضرت آدم (علیه السلام) آموخت و از ملائکه خواست که از آن علوم و اسما خبر دهند و آنان گفتند: «ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم»^۳ خداوند به حضرت آدم (علیه السلام) دستور داد که از آن علوم به ملائکه بیاموزد: «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»^۴ فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) آگاه کن.

و حضرت آدم (علیه السلام) در مقام معلمی ملائکه از آن اسما به ملائکه آموخت و در نتیجه عالم‌تر بودن آدم (علیه السلام) از ملائکه به اثبات رسید، لذا خداوند به ملائکه دستور داد بر آدم (علیه السلام) سجده کنند: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۵ (یاد کن)

۱ . بقره (۲)، آیه ۳۱.

۲ . بقره (۲)، آیه ۳۲.

۳ . بقره (۲)، آیه ۳۲.

۴ . بقره (۲)، آیه ۳۳.

۵ . بقره (۲)، آیه ۳۴.

هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد...»

سجده بالاترین مظهر تواضع و تسلیم است. یعنی ملائکه موظف شدند که تسلیم آدم (علیه السلام) باشند و طبق آیات قبل مکلف شدند علم را از حضرت آدم (علیه السلام) علم بیاموزند. لذا خدا همه انبیا را معلم بشر دانسته^۱ و بر تمام بشر واجب کرده که آنان علم و حکمت بیاموزند و از دستورات آنان اطاعت کنند تا به سعادت دنیوی اخروی نایل شوند که در بحث بعدی بدان می پردازیم.

۵- ۱- ۲. علم آموزی، هدف بعثت انبیا

از جمله نکاتی که اهمیت فوق العاده علم و علم آموزی را از دیدگاه قرآن کریم اثبات می کند، این است که تعلیم بشر توسط پیامبران را هدف بعثت آنان ذکر کرده است:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲ خداوند بر مؤمنان منت نهاد [نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند..»

بشر بدون تعلیم از سوی پروردگار متعال در جهالت است و تنها خالق هستی است که به همه خیر و شرها، صلاح و فسادها، سعادت و شقاوت ها، و ... عالم است. و بر او است که دست آفریده های خود را از جهالت خارج کند و به سوی حق و سعادت رهنمود شود. بی تردید خداوند متعال بدون کوچک ترین اهمال، هدایت و تعلیم بشر را به بهترین وجه ممکن انجام داده است: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ

۱. بقره (۲)، آیه ۱۲۹.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۶۴.

الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ؛ خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او بیان را آموخت.»

لکن خداوند متعال برخی را خود تربیت نموده و آنان را رسولان خود قرار داده و دیگر انسان‌ها را به دست انبیای خود تعلیم داده است. لذا خداوند متعال در آیه فوق؛ «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱ و آیات مشابه^۲ تعلیم بشر توسط پیامبران را یکی از اهداف بعثت ذکر کرده است.

۶- ۱- ۲. وجوب علم آموزی

آیات کریمه ای که در بحث قبل بدان اشاره شده و مانند آن‌ها، علاوه بر بلندی جایگاه علم و علم آموزی، گویای آن است که تعلیم بر انبیا و آموختن علم بر امت‌های آنان واجب است. زیرا وقتی که علم آموزی هدف بعثت باشد، اگر پیامبران از این امر کوتاهی کنند، به وظیفه رسالتشان عمل نکرده‌اند و چنین تقصیری در باره انبیا محال است زیرا آنان معصوم بوده و ابداً از انجام رسالت الهی خود کوتاهی نمی‌کنند. علاوه این که چنین اهمالی، اگر ممکن باشد، نشانگر ضعف خدا در انتخاب رسولان می‌باشد و این نیز محال است. لذا بر پیامبران واجب است که آن چه مورد نیاز بشر و تأمین کننده سعادت آنان است، به آنان تعلیم نمایند بر انسان‌ها نیز واجب است که از پیامبران (علیه السلام) علم بیاموزند و به مقتضای آن عمل کنند، زیرا اگر آموختن بر آنان واجب نباشد، وجوب تعلیم بر انبیا لغو می‌شود و خداوند حکیم کار لغو نمی‌کند. لذا خداوند انسان‌ها را نیز به آموختن علم از انبیا و حجت‌های او لازم شمرده و فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ

۱. رحمن (۵۵)، آیه ۱۴.

۲. به آیات ۲ از سوره جمعه و ۱۲۹ سوره بقره مراجعه شود.

إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛^۱ ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم! پس اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید.»

در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) نیز بر وجوب طلب علم تأکید بسیار شده است. پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «علم آموزی بر هر مسلمانی واجب است»^۲ چنین تأکیدی بر آموزش علم در حد فریضه‌ای دینی، نشانگر اهتمام ویژه اسلام به علم و دانش و زدودن جهل و نادانی از مردم است.

۷- ۱- ۲. حد نداشتن علم

در ادامه حدیث فوق، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاءَ الْعِلْمِ؛^۳ آگاه باشید که خداوند کسانی که بیش از حد طلب علم می‌کنند را دوست دارد.» «بغاء» جمع بغی به معنای «طلب توأم با تجاوز از حد»^۴ است. بدیهی است که تجاوز از حد در هر چیزی مذموم است مگر در علم آموزی. منظور این است که علم حد بردار نیست و ایستایی در آن راه ندارد و هیچگاه نمی‌توان به نهایت و پایان علم دست یافت؛ ز گهواره تا گور دانش بجوی. بنابر این اگر چه هر مقدار که علم آموزی محبوب خداوند است ولی قطعاً کسانی که تلاش بیشتری در این مسیر دارند، محبوب‌ترند.

۸- ۱- ۲. مطلق بودن وجوب علم آموزی برای همه انسان ها

۱. انبیا (۲۱)، آیه ۶.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱، باب العلم.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ ق، ص ۲۶.

۴. علی اکبر قرشی بنایی، قاموس قرآن، ج ۱، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲، ص ۲۰۷.

هر چند که تعبیر «كُلُّ مُسْلِمٍ» اعم از زن و مرد را شامل می‌شود، با این حال در برخی از روایات مذکور، به وجوب علم آموزی زنان نیز تصریح شده است: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»^۱ علم آموزی بر هر مرد و زن مسلمان، واجب است.

و این خود نشان از آن دارد که در این مبحث جنسیت مطرح نیست.. بلکه هر انسانی در مسیر علم و عمل به آن و دور شدن از جهل و نادانی، باید گام بردارد. زیرا بدهی است که عدم حرکت در این مسیر افتادن به منجلاب جهل است و هدف بعثت پیامبران نیز نجات انسان‌ها از جهالت است. بنابراین تردیدی نیست که همه انسان‌ها اعم از زن، مرد، پیر و جوان، کاسب، تاجر، کشاورز، همه و همه باید در کسب علم و دانش کوشش کنند، چون پیامبران معلمان تمام بشریت‌اند و نجات بشر در گرو علم است.

۹- ۱- ۲. تفسیر علم واجب

در ادامه برخی از روایات یاد شده چنین آمده است: «أَيُّ عِلْمٍ التَّقْوَى وَ الْيَقِينُ؟^۲ یعنی علم تقوا و یقین است» که طلب آن بر زن و مرد واجب است نه هر چیزی که علم نامیده شده باشد. و نیز در آیاتی که تعلیم را هدف بعثت بر شمردند، قید کتاب و حکمت آمده است: «و يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» بنابر این معنای وجوب طلب علم بر همگان اعم از زن و مرد و پیر و جوان، آموختن هر آن چیزی که بشر علم نامیده، نیست، بلکه مقصود علمی است که سعادت بشر در گرو دانستن آن‌ها است. بدین رو است که در آیات و روایات قیودی مانند علم تقوا و یقین و نیز قید کتاب و حکمت آمده است. چنین علمی است که کسب آن‌ها بر همگان واجب است و کسی از ترک آن‌ها، معذور نیست.

۱ . محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۲۷، ص ۲۷.

۲ . محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱، باب علم.

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به سؤال کسی که در باره آیه شریفه «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»^۱ دلیل رسا (و قاطع) برای خدا است. سؤال کرد، فرمود: «خداوند متعال روز قیامت به بنده می گوید: آیا عالم بودی؟ اگر بگویند: بله، می فرماید: پس چرا عمل نکردی به آن چه می دانستی؟! و اگر بگویند جاهل بودم، می فرماید: چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟! پس این گونه با او احتجاج می کند و این است حجت [تام] و بالغه خدا»^۲

اسلام هم به دنیا نظر دارد و هم به آخرت و خواهان حُسن هر دو است؛ «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^۳ لکن از این دو آخرت را برتر و اصل می داند و دنیا را زمینه آبادانی آخرت معرفی می کند: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۴ آنها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آنها می دهیم و پاداش آخرت، از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند! در آیه دیگر می فرماید: «وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ»^۵ و سرای آخرت بهتر است و چه خوب است سرای پرهیزگاران. البته کسب علوم بشری و تجربی نیز ممکن است گاه به صورت کفایی واجب گردد؛ رفع نیازهای روز مره و توسعه اجتماع انسانی اسلامی و رسیدن به استقلال و بی نیاز از کفار و سد کردن راه تسلط کفار بر مسلمانان، از جمله ادله ای هستند که می تواند، کسب برخی علوم را بر عده ای به اندازه رفع لکن وجوب مطلق و بی قید و شرط، تنها بر علوم الهی و کسب معرفت تعلق دارد و . نیاز واجب کند همگان موظف اند، برای دریافت پیام انبیای الهی، تمام تلاش خود را به کار بندند.

۱ . أنعام(۶)، آیه ۱۴۹ .

۲ . محمد بن محمد مفید، الأمالی، حسین ولی، و علی اکبر غفاری، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۲۲۷ .

۳ . بقره(۲)، آیه ۲۰۱ .

۴ . نحل(۱۶)، آیه ۴۱ .

۵ . همان .

البته این بدین معنا نیست که همه باید، دست از کار و زندگی بکشند و برای کسب علم به محضر پیامبران و یا ائمه (علیهم السلام) و یا امروزه مثلاً در حوزه‌های علمیه در محضر علما حاضر شوند، بلکه هر کس به هر طریقی که می‌تواند، باید این وظیفه الهی را سامان بخشد.

قرآن کریم در این باره بهترین فرمول قابل اجرا و حکیمانه ای را ارائه کرده است. از منظر قرآن کریم لازم نیست عموم مردم کوچ کنند و برای کسب علم به نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا جانشینان او بروند، لکن واجب است عده‌ای هجرت علمی کنند و از ایشان کسب علم نمایند و سپس باز گشته و به دیگران برسانند؛ «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۱

بنابر این امروزه بر عده ای واجب است که اولاً علوم اسلامی را از راه تلمذ در پیشگاه علمای عصر بیاموزند و در مرحله بعد برای تبلیغ دین به اقصی نقاط جهان هجرت کنند، و بر مردم است که از ارشادات اسلامی آنان بهره لازم را ببرند. همچنین امروزه با وجود سیستم‌های پیشرفته اطلاع رسانی، کار تعلیم و تعلم نیز آسان شده است و بر اندیشمندان اسلامی است که با استفاده بهینه از این امکان ایجاد شده، بیش از پیش در تبلیغ پیام قرآن کریم و رسولان خدا اقدام نمایند.

۱۰- ۱- ۲. نشانه‌های علم حقیقی

بعد از آشنایی با واژه علم و جایگاه آن در اسلام نوبت به آن می‌رسد که بدانیم از کجا پی ببریم که علم در ما حاصل شده است یا خیر؟ به طور روشن تر علم حقیقی دارای چه نشانه‌هایی است؟

۱- ۱۰- ۴. وجدان حیرت و سرگردانی در چیستی الله

۱. توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

یکی از نشانه‌های عالم حقیقی این است که درباره‌ی چیستی خدا، سرگردانی، حیرت و خوف^۱ را وجدان می‌کند. البته آشکار است که هیچ مخلوقی قادر نخواهد بود به چیستی و ذات خالق لایزال پی ببرد. اما از آنجا که انسان‌ها معمولاً دچار غفلت هستند و به این ناتوانی در فهم چیستی خدا توجه ندارند، لذا حالت وَلَه و سرگردانی در مورد خدا را وجدان نمی‌کند. این در حالی است که فردی که نور علم در روحش جاری می‌شود، غفلت از وجودش زدوده می‌گردد و حیرت در چیستی الله را وجدان می‌کند.^۲ واجد نور علم، می‌یابد که قیومی دارد که هستی‌اش از او و وابسته به اوست اما در چیستی آن خالق حیران است. می‌یابد معبودی جز او نیست ولی از درک ماهیتش عاجز است. امام باقر (علیه السلام) درباره‌ی «الله» چنین توضیح داده‌اند:

«الله» به معنای معبودی است که خلق از درک ماهیت و چیستی آن و همچنین از احاطه به کیفیتش عاجزند؛ عرب وقتی در مورد کسی واژه‌ی «اله» را به کار می‌برد که آن فرد در چیزی متحیر و سرگردان شود به گونه‌ای که علمش به آن احاطه نداشته باشد. «وله» را هم وقتی به کار می‌برد که از خوف به چیزی پناه ببرد؛ پس اله از حواس خلق مستور و پوشیده است.^۳

نور علم سبب می‌شود عالم به این امر که علمش به ذات خدا راه ندارد متذکر شود و در توضیح چیستی «الله» سرگردان و متحیر بماند. یعنی همان حالتی که عرب از آن به «اله» یاد می‌کند. همچنین عالم به این دلیل که نور علم قلبش را روشن کرده و تاریکی غفلت را از بین برده نسبت به این ذات

۱. «خوف» به معنای ترس نیست؛ بلکه نقطه‌ی مقابل امن است. درواقع خوف از خدا به معنای ناامنی از اوست.
 ۲. نتیجه دلالت و راهنمایی (استدلال) در علوم الهی «سرگردانی» و «حیرت» و «ترس» در ذات او — جَلَّ وَ عَلَا — است. و البته که حال افراد می‌بایست چنین باشد. به همین سبب به خداوند متعال گفته می‌شود: «الله» و «هو»: «مهدی اصفهانی، ابواب الهدی، ترجمه حسین مفید، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۹ ش. ص ۷۴»

۳. الله معناه المعبود الذی اله الخلق عن درک مائیته و الاحاطه بکیفیتته و یقول العرب: اله الرجل إذا تحیر فی الشیء فلم یحط به علما و وله إذا فزع إلى شیء مما یحذره و یخافه ، فالاله هو المستور عن حواس الخلق، «مجلسی، محمد باقر. بحار الأنوار، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۶، ۴۹ و ۵۸. بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق، ج ۳، ص ۲۲۲»

قادرِ قاهرِ متعال احساس عجز و کوچکی می‌کند و دچار خوف و ناامنی می‌شود. یعنی همان حالی که عرب درباره‌اش واژه ی «وله» را به کار می‌برد.

بدین ترتیب می‌توان گفت یکی از نشانه‌های عالم این است که در مورد چِستیِ الله، حیرت و سرگردانی را وجدان می‌کند. نتیجه‌ی این حیرت، شیدایی در شناخت خدا و خوف و مراقبت از او در لحظه لحظه‌ی حیات است.

۲ ۱۰ ۹ ۸. شهادت به حقانیت و یگانگی خدا

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ»^۱ خداوند، فرشتگان و صاحبان علم گواهی می‌دهند که جز «الله» معبودی نیست.»

بنابراین، اگر طالب علم به آن مرحله نرسد که بتواند به یگانگی و حقانیت الله شهادت دهد، عالم نیست.

شخصی که به چیزی شهادت می‌دهد باید آنچه را که می‌گوید دیده باشد (شهود کرده باشد) و به حقانیت گفته‌ی خود یقین داشته باشد. شاهد در فرهنگ لغت عرب به کسی گفته می‌شود که در برابر وقوع فعلی حاضر باشد و اصطلاحاً بالعیان آن را دیده باشد (وجدان کرده باشد).^۲ لذا شهادت به این معناست که شاهد به فعلی که در برابر آن حضور داشته و آن را وجدان کرده یا نسبت به آن علم دارد، اقرار کند.^۳

وقتی می‌توان به لا اله الا الله شهادت داد که نسبت به اینکه معبودی جز الله نیست علم و معرفت داشته باشیم و در همان لحظه در حال شهود این امر باشیم. و گرنه شهادت به چیزی که درباره‌اش علم

۱. آل عمران (۳)، آیه ۱۸.

۲. فخر الدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، تهران: رضوی، ۱۳۷۵ ش، ذیل واژه «شهدا».

۳. همان، ذیل واژه «شهدا».

و یقین نداریم، آن را بالعیان ندیده‌ایم و وجدان نکرده‌ایم، فاقد اعتبار است. بنابراین، باید این معرفت که هیچ الهی جز الله نیست، در درون ما موجود باشد تا بتوانیم به آن شهادت دهیم و گرنه صرف اینکه خدا خود گفته لا اله الا الله یا ملائکه و یا رسول خدا شهادت به یگانگی الله داده‌اند دلیل بر این نمی‌شود که ما هم بتوانیم بر چنین چیزی شهادت دهیم.

۳ ۱۰ ۹ ۴. خشیت در برابر خالق

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱ همانا از میان بندگان خداوند فقط علما از او خوف و خشیت دارند.^۲

۱. فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

۲. واژه‌ی خشیت، معمولاً کلماتی مانند خشوع، خضوع و خوف را در ذهن آدمی تداعی می‌کند. اما این کلمات با وجود ارتباطی که با یکدیگر دارند، با هم مترادف نیستند و تفاوت‌های ظریفی دارند:

خوف: معمولاً این کلمه به معنای ترس تلقی می‌شود؛ در حالی که ترس، تعبیر اشتباهی از این واژه است. خوف نقطه‌ی مقابل امن است. و وقتی انسان از کسی یا چیزی حس ناامنی داشته باشد گفته می‌شود نسبت به آن خوف دارد. گاهی این خوف می‌تواند به ترس تبدیل شود ولی لزوماً همیشه اینگونه نیست. بنابراین، خوف از خدا نه به معنای ترس از خدا، بلکه به معنی ناامنی از خداست. این ناامنی به سبب قصور در بندگی و اعمال زشتی است که در مقابل مالک و خالق مان مرتکب شده‌ایم. لذا نمی‌توانیم مطمئن باشیم خدا چه برخوردی با ما خواهد کرد و یا چه عقوبتی برای مان تقدیر خواهد نمود. هر لحظه ممکن است خدا اراده کند و نعمتی را از ما سلب کند یا نور هدایت را از ما بگیرد یا توجه خود را از ما دریغ کند یا ما را به سزای خطاهای مان برساند یا ...

خضوع: تواضع انسان نسبت به کسی یا چیزی به گونه‌ای که خود را کوچک یا ذلیل نشان دهد. این تواضع در ظاهر شخص بروز می‌کند. مثلاً فرد به نشانه‌ی تواضع سر خود را پایین می‌آورد. و فارغ از اینکه فرد نسبت به شخص مقابل چگونه و تا چه اندازه تواضع و خضوع نشان دهد، می‌تواند در درون خود هیچ حس ارادت، احترام و تواضعی نسبت به وی نداشته باشد.

خشوع: به خضوعی که درونی باشد و به ظاهر ختم نشود، گفته می‌شود. در خضوع ممکن است شخص ظاهری متواضع از خود نشان دهد ولی در درون خود و قلباً نسبت به آن فرد احساس کوچکی نکند. وقتی حس تواضع،

خشیت: خوفي که توأم با تعظیم است که در بیشتر اوقات از روی علم و معرفت ناشی می‌شود.^۱

خشیت هم مانند خشوع حالتی درونی است و انسان قلباً احساس ناامنی و کوچکی می‌کند. زمانی که نور علم و معرفت خدا در قلب کسی روشن شود؛ و وجدان کند قدرتی ورای تمام قدرت‌ها وجود دارد؛ و هر آنچه که می‌بیند و یا درباره اش می‌شنود، مخلوقات او هستند؛ و بیابد اوست که می‌آفریند و می‌میراند و دوباره از خاک بر می‌انگیزد؛ و ما در برابر خواست او هیچ نیستیم، حس ناامنی همراه با خشوع و تواضع درونی در وی ایجاد می‌شود. این حس که خشیت نام دارد، از نشانه‌های علم است. امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید:

«اگر بخواهی بدانی عالم هستی یا نه، همین کفایت می‌کند که ببینی در برابر خدا خشیت داری یا خیر؛ و اگر می‌خواهی بدانی جاهل هستی یا نه ببین به علم خود عجب داری یا خیر؟»^۲

۴ ۱۰ ۱ ۴. تواضع (رأس علم)

امیر مؤمنان می‌فرماید تواضع، رأس علم است:

«ای طالب علم، همانا علم فضایل بسیاری دارد، پس رأس آن تواضع است.»^۳

درونی و روحی شود به آن خشوع گفته می‌شود. و در چنین حالتی باور درونی انسان، اینگونه است که این شخص واقعا لایق تواضع و تکریم است.

۱. محمد بن مکرّم ابن منظور، لسان العرب. بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، دار صادر، ۱۴۱۴ ق. ذیل واژه «خشع».

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲، باب ۱۱ (صفات العلما و اصنافهم...)، ص ۴۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق، کتاب فضل العلم، باب النوادر، ح ۲، ص ۴۸.

به تعبیر امیر مؤمنان تواضع، سرایمان است. بنابراین، همان طور که اگر سر جاننداری از بدن او جدا شود، حیاتش به پایان می رسد و به جسمی بدون روح تبدیل می شود، اگر تواضع را از علم جدا کنیم، روح علم از آن جدا می شود و به دانش و اطلاعاتی بی فایده تبدیل می شود.

هر چه معرفت انسان نسبت به خدا بیشتر باشد، فقر و نادار بودن خود را در برابر عظمت الهی بیشتر وجدان می کند. و خشیتش نسبت به خالق که هر چه هست از اوست بیشتر می شود. چنین فردی دیگر چیزی برای فخر فروشی به غیر در خود نمی بیند و با همگان از روی فروتنی رفتار می کند.

پس یکی از نشانه های بارز برای اینکه تشخیص دهیم شخصی که ادعای علم می کند عالم حقیقی است یا خیر این است که ببینیم آیا در برابر معبود خویش متواضعانه رفتار می کند و سر بندگی فرود می آورد؟ آیا در برابر امری حق تواضع به خرج می دهد و بدون گردن کشی آن را می پذیرد؟ آیا در برخورد با خلق خدا با تواضع رفتار می کند و خود را برتر از سایرین نمی داند؟

۵ ۱۰ ۱ ۴. رفق و مدارا با خلق (رأس علم)

کسی که نسبت به خلق تواضع دارد و سایرین را حقیر نمی شمارد، رفتارش با دیگران با ملایمت و رفاقت همراه خواهد بود. چرا که لحظه به لحظه، خود را در مشهد مَرعا و محضر خدا می بیند و آنچه را که خدا توسط عقل، فطرت و وجدان از او طلب می کند، معیار تعامل با خلق قرار می دهد. چنین فردی جز با تواضع و رفق با دیگران رفتار نمی کند. امیر مؤمنان می فرمایند:

«رَأْسُ الْعِلْمِ الرَّفْقُ وَ آفَتُهُ الْخُرْقُ»^۱ رأس علم، رفق و ملاطفت است و آفت آن تندى و برخورد خشن است.

رفق به معنای نرمی، لطافت و سود رساندن به دیگران است.^۲ معنای این کلمه بسیار نزدیک به معنای مداراست. ولی تفاوت ظریفی در استعمال این دو کلمه وجود دارد. معمولاً رفق را در مورد

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲، باب ۱۱ (صفات العلماء و أصفاهم)، ص ۵۸.

۲. محمد بن مکرّم ابن منظور، همان، ذیل واژه «رفق».

موافقان و دوستان و حداکثر در مورد مخالفان به کار می برند؛ در حالی که مدارا، عمدتاً در مورد مخالفان و دشمنان و مواقعی که بخواهند احتمال شر را دور کنند، استفاده می شود.^۱

همچنانی که تواضع نسبت به خلق، رأس علم بیان شده، رفق و مدارا با مردم هم رأس علم شمرده شده است. در مکتب اهل بیت، اگر رفق از علم جدا شود، روح علم از آن خارج می شود و دارنده ی علم، عالم محسوب نمی شود.

۶ ۱۰ ۱ ۲. حلم (رأس علم)

سومین چیزی که امیر مؤمنان به عنوان رأس علم بیان می کنند، حلم است.^۲

حلم به معنای خویشتن داری به هنگام هیجان غضب و عقال کردن نفس است، و از آن جا که این حالت از عقل و خرد ناشی می شود، گاه به معنای عقل نیز به کار رفته است.^۳ تفاوت حلم و صبر در این است که حلم همواره ناشی از عقل است و کسی که مورد حلم واقع شده، در امان و سلامت خواهد ماند. گاهی فردی خطایی مرتکب می شود ولی ما فعل بد او را تلافی نمی کنیم یا وی را به مجازات عملش نمی رسانیم. اگر این رفتار ما به واسطه ی عقال کردن نفس و نه از روی ناتوانی باشد و همچنین با این دید که در آینده توسط ما یا دیگری به عقوبت می رسد نباشد، در آن صورت فعل ما ناشی از حلم بوده. اما اگر به این دلیل که کاری از دست مان بر نمی آمده یا به این امید که مثلاً خداوند او را به سزای رفتار ناپسندش خواهد رساند با او برخوردی نکرده ایم، در واقع صبر به خرج داده ایم و در انتظار تنبیهش نشستیم.^۴

۱. همان، ذیل واژه «درا».

۲. عبد الواحد بن محمد آمدی، غرر الحکم و درر الکلم. قم: دار الکتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق، ح ۶۴۲۷، ص ۲۸۶.

۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق محمد گیلانی، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۷۴، ذیل واژه «حلم».

۴. محمد بن مکرم ابن منظور، همان، ذیل واژه «صبر».

به تعبیر امیر مؤمنان، تواضع، رفق و حلم، رئوس علم محسوب می‌شوند. حلم و رفق هر دو برخاسته از روحیه‌ی تواضع با خلق هستند. از سویی حلم، سبب و علت بروز رفق و لطافت با مردم است. رسول اکرم به زیبایی رابطه‌ی میان علم، حلم و رفق را بیان فرموده اند. به فرموده‌ی ایشان، وزیر و کمک کار علم، حلم است و وزیر و بازوی حلم، رفق است.^۱ به عبارتی حلم، از علم ناشی می‌شود؛ اما بازوی علم هم هست، یعنی به کمک حلم، علم به ثمر می‌رسد. همچنین رفق از حلم ناشی می‌شود اما بازوی آن هم هست، یعنی حلم با وجود رفق به نتیجه‌ی عملی منجر می‌شود.

اگر در فردی تواضع، رفق و حلم وجود نداشته باشد، مشخص است که او واجد نور علم نشده؛ چرا که این سه، نشانه و رأس علم هستند. از آنجا که تواضع، رفق و حلم، هر سه از جنود عقل هستند،^۲ می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که محصول علم، شکوفایی عقل و جنود آن در فرد خواهد بود؛ عقلی که بزرگ حجت خدا^۳ و ابزار پرستش اوست.^۴

۷ ۱۶ ۱ ۴. شناخت حقانیت پیام‌های پیامبر و درستی پیام آورنده

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ»^۵ آنانی که به ایشان علم داده شده می‌دانند آنچه از جانب پروردگارت بر تو (ای پیامبر) نازل شده حق است.»

۱. «نعم وزير العلم الحلم و نعم وزير الحلم الرفق ...؛ چه خوب وزیری است حلم برای علم و چه خوب وزیری است رفق برای حلم»

۲. بنگرید به حدیث عقل و جهل: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، باب عقل و جهل، ح ۱۴.

۳. امام صادق (ع) می‌فرمایند: «حجة الله على العباد النبي والحجة فيما بين العباد و بين الله العقل؛ پیامبر، حجت خدا بر مردم است و عقل، حجت است میان مردمان و خداوند.»

۴. امام صادق (ع) می‌فرمایند: «الْعَقْلُ، مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ؛ عقل چیزی است که به وسیله‌ی آن خدا پرستش می‌شود و بهشت به دست می‌آید.»

۵. سبأ (۳۴)، آیه ۶.

کسانی که واجد نور علم هستند، پس از شنیدن کلام رسول خدا به حقانیت آن شهادت خواهند داد. ماهیت علم، نور است و نور، سبب هدایت و روشنگری است. کسی که در مسیر روشن قرار گرفته باشد کلام حق را تشخیص داده و تصدیق خواهد نمود. عالم با تطبیق لحظه به لحظه‌ی جنس پیام‌های پیام‌آور با نمونه‌ای که خدا در عقل و فطرتش به ودیعت نهاده می‌یابد شخصی که مدعی رسالت است، صادق است یا کاذب.

اگر نور علم در قلب فرد واقع شده باشد، نسبت به حقانیت پیام‌های خدا و پیام آورنده تردید نخواهد داشت.

۸ ۱۶ ۱ ۴. سجده در مقابل آیات خداوند

«إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا؛^۱ آنان که از پیش به ایشان علم داده

شده، آنگاه که (آیات خدا) بر آنها خوانده می‌شود برای سجده به خدا به خاک در می‌افتند.»

یَخِرُّونَ از ریشه‌ی خَرَر و به معنای سقوط با صورت است.^۲ اذقان نیز جمع ذقن به معنای چانه است.^۳ پس وقتی گفته می‌شود «يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا» منظور این است که بی درنگ با تمام وجود به خاک می‌افتادند. این حالت از سجده نشانه‌ی علم و خشوع ناشی از وجدان آیات خدا در شنونده است. زمانی که آدمی از هیبت خالق خود احساس عجز، فقر و خضوع نماید، این تواضع روحی جسم او را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد و آن هنگام است که در مقابل آفریدگار قادر متعال به زانو افتاده و سجده می‌کند.

کسانی که واجد علم باشند، وقتی به آیات الهی متذکر می‌شوند، از روی خشیت به سجده می‌افتند. پس اگر کسی چنین حالتی از خشوع و بندگی در وجودش ایجاد نشود، در مکتب اهل بیت عالم محسوب نمی‌شود.

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۱۰۷.

۲. فخر الدین بن محمد طریحی، همان، ذیل واژه «خرر».

۳. محمد بن مکرم ابن منظور، همان، ذیل واژه «ذقن».

جمع بندی

در مکتب اهل بیت علم از جایگاه ویژه ای برخوردار است و به کسی عالم گفته می شود که نشانه های علم در وجود او ایجاد شده باشد. اگر نشانه های علم حقیقی در فردی وجود نداشته باشد، نمی توان او را عالم نامید. مهم ترین نشانه های علم عبارتند از:

۱. وجدان حیرت و سرگردانی در چپستی الله
۲. شهادت به حقانیت و یگانگی خدا
۳. خشیت در برابر خالق
۴. تواضع در برابر حق
۵. رفق و مدارا با خلق
۶. حلم
۷. شناخت حقانیت پیام های پیامبر و درستی پیام آورنده
۸. سجده در مقابل آیات خداوند

بخش دوم: فصل دوم

فصل دوم: بررسی علم در موجودات

۱ ۲-۲ . علم خداوند

۲ ۲-۲ . علم فرشتگان

۳ ۲-۲ . علم انسان

۴ ۲-۲ . علم جمادات

بعد از آن که جایگاه و رویکرد اسلام نسبت به علم روشن شد، و همچنین علم حقیقی نیز تبیین گردید لازم و ضروری است که روشن شود موجودات عالم، اعم از مجرد و مادی، دارای مقام علم هستند یا خیر؟

موجودات عالم طبق مرتبه وجودی خود به چهار قسم تقسیم می شود. خداوند، فرشتگان، انسان، موجودات غیر ذی شعور (اعم از حیوان و گیاه و جماد) قرار داد لذا در این فصل به بررسی اجمالی علم در این موجودات پرداخته می شود که در ابتدا علم در خداوند و سپس در سایر موجودات می پردازیم:

۱-۲. اقسام علم خداوند

مفهوم علم از بدیهی ترین مفاهیم است، ولی مصادیقی که از آن در میان مخلوقات می شناسیم مصادیقی محدود و ناقص می باشد و با این ویژگی ها قابل اطلاق بر خدای متعال نخواهد بود، اما عقل می تواند برای این مفهوم «علم»، مصداقی را در نظر بگیرد که هیچ گونه نقص و محدودیتی نداشته باشد و عین ذات عالم باشد و این همان علم ذاتی خدای متعال است.

علم به دو بخش حصولی و حضوری تقسیم می شود و علم خداوند از جنس علم حضوری است نه حصولی.

در علم حصولی، شخص به وسیله صورت یا مفهوم ذهنی، از شیء یا شخص درک شونده آگاه می شود،^۱ ولی در علم حضوری چنین واسطه ای وجود ندارد و علم عالم بدون واسطه به ذات معلوم، تعلق می گیرد و وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم منکشف می گردد.

علم الهی به تمامی موجودات، از نوع علم حضوری است و تمامی موجودات در نزد خداوند بدون واسطه، موجود می باشند و چنان نیست که علم خداوند به مخلوقاتش، به واسطه صورت و مفهوم ذهنی صورت بگیرد.

علم الهی دارای سه مرتبه است: علم به ذات خویش و علم به اشیاء دیگر قبل از ایجاد آنها و علم به اشیاء دیگر پس از ایجاد آنها.^۲

که به صورت اجمالی در زیر به اقسام آن می پردازیم.

۱- ۱- ۲- علم خداوند به ذات خودش

به این معنا که خداوند به ذات مقدس خودش عالم است. اگر چه تصور چنین علمی برای خداوند، برای کسی که مجرد بودن و عدم مادی بودن خدا را درک کند بسیار آسان است اما اگر بخواهیم استدلال بر وجود علم به این معنا در خداوند را به طور منطقی بیان کنیم چنین می گوئیم:

۱. علم به ذات، یکی از کمالات وجودی است.

۲. این کمال وجودی در برخی از موجودات (مانند انسان) با علم حضوری و وجدانی یافت می شود.

۳. خداوند متعال همه کمالات وجودی را به نحو نامتناهی دارد.

۱. محمدباقر تحریری، عروج عقل، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۴.

۲. محمد سعیدی مهر، آموزش کلام اسلامی، ج ۱، قم: موسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷، ص ۲۲۴-۲۲۳.

نتیجه اینکه خداوند دارای علم به ذات خودش به صورت نامتناهی است.^۱

۲- ۱- ۲- علم خداوند به اشیاء، قبل از ایجاد

برای روشن شدن این مسئله کلامی معروف؛ علم خداوند به اشیاء قبل از ایجاد آنها و امکان آن نخست به عنوان مقدمه به نکاتی اشاره می‌کنیم سپس به اصل بحث می‌پردازیم:

اول: به گفته برخی از دانشمندان^۲ این یکی از مشکل‌ترین مسائل کلامی و فلسفی است که حتی متکلمان و فلاسفه در برخی موارد به پاسخ‌های عجیب و غریبی نیز دست زده‌اند.^۳

دوم: در کتب فلسفه و کلام، علم خداوند را به دو قسم تقسیم کرده‌اند:

علم خداوند به ذات خودش، استدلال‌های علما برای علم خداوند به ذات خودش در کتب فلسفه و کلام به طور کامل بیان شده است و چون مورد نظر نیست، به آن نمی‌پردازیم.

۲- علم خداوند به اشیاء دیگر: این علم نیز یا قبل از ایجاد آن اشیاء است یا بعد از ایجاد آنها .

علم خداوند به ذات خودش و علم خداوند به اشیاء خارجی قبل از ایجاد آنها را علم ذاتی و علم خداوند به اشیاء خارجی بعد از ایجاد آنها را علم فعلی می‌نامند.

علم خداوند به اشیاء خارجی پس از ایجاد آنها را تا به حال کسی اشکال نکرده است.^۱ بنابراین تنها موردی که باید بدان بپردازیم علم خداوند به اشیاء قبل از ایجاد آنها است.

۱ . محمدتقی مصباح یزدی، ج ۲، ص ۳۸۰ (درس ۶۶).

۲ . محمدتقی مصباح یزدی، همان، ج ۲، ص ۴۱۱.

۳ . محمد حسین طباطبایی، بدایة الحکمة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا، ص ۲۰۴ - ۲۰۷،

دانشمندان اسلامی پاسخ‌های متعددی برای این پرسش بیان کردند و ما به بیان سه مورد آن اکتفا می‌کنیم.

اول: در ساحت قدس الهی به هیچ وجه زمان و مکان راه ندارد و وجود مقدس الهی بر همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها احاطه دارد و گذشته و حال و آینده نسبت به او یکسان است؛ بنابراین هم چنان که تقدّم وجود او را بر مخلوقات نمی‌توان از قبیل تقدّم زمانی دانست، هم چنین تقدّم علم او را بر وجود مخلوقات نمی‌توان تقدّم زمانی شمرد.²

به عبارت دیگر آن علومی که انسان نمی‌تواند به آنها علم پیدا کند، علومی است که خارج از حدّ وجودی او است و علومی که انسان می‌تواند بدان علم پیدا کند، علومی است که در حد وجودی انسان است و با توجه به این که خداوند هیچ حدّی ندارد و هیچ چیز نمی‌تواند خدا را محدود کند، بنابراین هیچ چیز از حدود علم خدا بیرون نیست.³

به عبارت ساده تر چنین نیست که خداوند از گذشته بداند که ما در آینده چه خواهیم کرد؛ بلکه خداوند به نحوی فارغ از زمان نسبت به این موضوع علم دارد؛ یعنی او نسبت به این موضوع مانند واقعیتی که در زمان حال است، علم دارد؛ زیرا تمام زمان‌ها برای او زمان حال است. به تعبیر توماس آکویناس کسی که در جاده ای پیش می‌رود، کسانی را که بعد از او می‌آیند، نمی‌بیند؛ اما کسی که کل جاده را از ارتفاع می‌نگرد، تمام پویندگان آن راه را به یک نظر مشاهده می‌کند». البته این ارتفاع در مورد خداوند سرمدیت او است. خداوند تمام جاده زمان را می‌بیند؛ اما ما پویندگان زمانمند آن جاده فقط وقتی که در جاده پیش می‌رویم، اندک اندک نسبت به آن علم پیدا می‌کنیم.⁴

۱ . جعفر سبحانی، محاضرات فی الهیات، چاپ سوم، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ص ۱۱۳.

۲ . محمدتقی مصباح یزدی، همان، ج ۲، ص ۴۱۲.

۳ . طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۱، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴، ص ۱۴۳.

۴ . مایکل پترسون، عقل و اعتقاد دینی، احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، خرمشهر: طرح نو، بی تا، ص ۱۲۲.

دوم: توجه به مفهوم علم درباره خدا برای حل این مسئله بسیار مهم است.

فلاسفه علم را به دو نوع تقسیم کرده اند: علم حضوری و علم حصولی. اگر معلوم بدون هیچ واسطه ای نزد عالم حاضر باشد، آن علم حضوری است. اما اگر حصول معلوم برای عالم با واسطه صورت آن در ذهن، صورت گیرد، آن علم حصولی است؛ مثلاً علم انسان به خانه کعبه علم حصولی است؛ چرا که برای علم به آن ابتدا در ذهن صورتی از خانه کعبه ایجاد می شود و سپس به آن صورت علم حاصل می شود؛ اما علم انسان به اراده خودش یا علم انسان به صور ذهنی خودش علم حضوری است؛ چرا که در این علم هیچ صورتی واسطه نشده است.¹

در بحث از علم خداوند این نکته مهم است که علم خداوند به موجودات علم حضوری است نه علم حصولی؛ چرا که در غیر این صورت خداوند برای علم پیدا کردن به اشیاء باید به صورت های آنها محتاج باشد، در حالی که خداوند از هر احتیاجی به دور است. ضمناً در علم حضوری احتیاج نیست به این که معلوم قبل از علم وجود داشته باشد؛ بلکه امر در علم حضوری به عکس است و باید علم قبل از معلوم وجود داشته باشد.²

سوم: گذشته از موارد مذکور برای امکان و تحقق علم به اشیاء قبل از ایجاد آنها برای خداوند دلایلی اقامه شده است که در این جا به مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

علم به سبب، علم به مسبب نیز هست. علم به علت از آن جهت که علت است، علم به معلول نیز است. مراد از علم به علت، علم به حیثیتی است که منشأ وجود معلول شده است؛ برای مثال این که یک منجم می گوید در چه زمانی خسوف یا کسوف اتفاق می افتد، به این دلیل است که وی به قوانین و محاسبات فلکی علم دارد. به عبارت دیگر چون به علل آنها علم دارد، به خود آنها نیز علم دارد یا

۱. محمد تقی فعالی، علوم پایه، نظریه بدهات، ص ۶۶ - ۶۸، دار الصادقین، چاپ اول.

۲. محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، همان، ج ۱۴، ص ۳۸۳.

این که یک پزشک چون به علل یک بیماری علم دارد، هنگامی این علل را در یک بیمار دید، تشخیص می دهد که این بیمار تا چند روز دیگر با چه مشکلاتی مواجه می شود؛ مثل همین استدلال را نیز برای خداوند می گوئیم. به این شکل که همه موجودات عالم معلول وجود خداوند هستند و هیچ علتی به جز خداوند ندارند؛ بنابراین علم خداوند به ذات خود، عین علم به حیثیتی است که سبب تحقق آنها شده است. به عبارت دیگر علم خداوند به ذات خودش، علم به حیثیتی است که همه جهان از آن صادر شده است و علم به آن حیثیت، ملازم است با علم به معلول.¹

برای مثال اگر خداوند را نور الانوار بدانیم، وجودات دیگر همگی شعاعی از او هستند؛ پس اگر خداوند به ذات خودش (که نور الانوار است) عالم باشد، به همه موجودات عالم علم خواهد داشت؛² چرا که همه آنها پرتوی از ذات او هستند.³

یا این که دانه ای که کاشته می شود، اگر خود را می شناخت، برگ و شاخ و ساقه و گل و میوه را که بالقوه در خود او است، در ضمن شناخت خودش می شناخت.⁴

۳- ۱- ۲- ۲. علم خداوند به مخلوقات بعد از پیدایش و خلقت آنها

این قسم علم از صفات فعل خداوند محسوب می شود و علمی فعلی است که با ذات خدا یکی نیست.

استدلال برای اثبات علم خدا به موجودات (بعد از خلقت) به صورت منطقی بر اساس اصول حکمت متعالیه به این شکل است:

۱. جعفر سبحانی، همان، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۲. محمد تقی مصباح یزدی، همان، ج ۲، ص ۴۱۲.

۳. علامه حلی، کشف المراد، شرح علامه شعرانی، تهران: کتابفروشی اسلامیة، بی تا، ص ۳۹۸.

۴. همان، ص ۳۹۸.

۱. بر اساس قاعده عین الربطی معلول به علت هستی بخش، معلول عین الربط و اشعه و پرتوی از وجودی علت هستی بخش خود است.

۲. علت هستی بخش احاطه کامل بر معلول خود دارد (اعم از اینکه معلول مجرد یا مادی باشد).

۳. لازمه احاطه کامل بر معلول، علم داشتن به آن می باشد.

۴. بی اطلاعی اجزاء مکانی و زمانی معلول مادی نسبت به هم نیز با حضور همه آنها نزد علت هستی بخش منافاتی ندارد.

۵. بنابراین خداوند علم حضوری به همه موجودات بعد از آفرینش آنها دارد.^۱

نحوه وجود این علم در خدا چنان که معلوم شد این علم، غیر ذاتی و به عبارتی علم فعلی خداوند است؛ زیرا وصفی است که در مقایسه با مخلوقات (موجودات) دیگر انتزاع می شود و اگر وجود موجوداتی دیگر را فرض نکنیم نمی توان گفت خداوند به آنها عالم است.^۲ و به تعبیر دیگر این علم نظیر سایر صفات فعلی خداست بلکه خود یکی از همان صفات است.

بعد از بیان کردن علم خداوند به دومین قسم از مرتبه وجودی یعنی همان علم در فرشتگان به صورت گذرا بررسی می کنیم.

۲- ۲. علم فرشتگان

ملائکه چون وجودشان بالفعل است یعنی هر مرتبه ای که هستند و هر چه دارند یکجا دارند و رشد و استعداد ندارند که پا را فراتر از حد خود گذارند و علم فرشتگان فطری و موهبتی است که با ذات آنها به وجود آمده و وجود آنها طبقات و مراتبی دارد که هر طبقه، واجد مرتبه ای از کمال است و قابل کم

۱. با استفاده از آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۳۰۴ و ۳۸۱ (درس ۴۹ و ۶۶)

۲. مجتبی مصباح و عبدالرسول عبودیت، خداشناسی فلسفی، قم، مؤسسه امام خمینی، بی تا، ص ۱۵۰.

و زیاد شدن هم نیست چنان که در قرآن آمده: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»^۱ وقتی فرشتگان از شناسایی اسما عاجز ماندند به ناتوانی خود اعتراف کرده، گفتند: پاک و منزهی تو! ما چیزی جز آن چه به ما تعلیم داده‌ای نمی‌دانیم.» علم فرشتگان در ابتدای خلقت در فطرت آنها نهاده شده و در وجود آنها جهات استعدادی نیست مگر آن که افاضه‌ی جدیدی از طرف مبدأ بشود؛ زیرا فرشتگان حالت منتظره ندارند و هر کمالی که سزاوار وجود آنها است در ابتدای خلقت در اصل وجود آنها نهاده شده است.

هر فرشته‌ای چون مجرد از ماده است و حجابِ ماده که (مانع علم است) را ندارد، عالم به موجودات دیگر عالم است البته تنها به اندازه‌ی مرتبه‌ی وجودی خود نه بیشتر نه کمتر، بنابراین ملائکه به همه موجودات پایین‌تر از خود تماماً علم دارند و به موجودات بالاتر از خود تنها در حدّ سعه‌ی وجود خود علم دارند .

از نظر قرآن فرشتگان در روز قیامت جزء شهود محسوب می‌شوند و این زمانی درست است که آنها در دنیا از اعمال و رفتار انسان باخبر باشند تا بتوانند چیزهایی را که مشاهده کرده‌اند شهادت دهند. «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»^۲ هر کس را فرشته‌ای به دادگاه بزرگ الهی می‌کشاند و فرشته‌ای بر اعمال او شهادت خواهد داد.

عالم فرشتگان چون عقل محض بوده و راهزنی مثل تمایلات و شهوات در آنان وجود ندارد، بدون مانع به عزّ ربوبی و عظمت و جبروت حق عارف گشته و ذلّ عبودی، ناچیزی و ناداری بندگان هم بر آنان مکشوف می‌شود و درست این دریافت، مغز و گوهر عبودیت است و در نتیجه تمام فرشتگان به عبادت خداوند مشغول هستند و در مسأله «عبادت و پرستش» موجوداتی تسلیم، خاشع و خالصند که لحظه‌ای از عبادت حق غافل نمی‌شوند و عبادت کردن آنان ناشی از هویت آنان و برخاسته از مرتبه

۱ . بقره (۲)، آیه ۳۲.

۲ . ق (۵۰)، آیه ۲۱.

وجودی آنان می‌باشد نه اینکه خداوند احساس نیازی به عبادت آنان کرده و آنان را بدین منظور خلق کرده باشد. به نمونه‌هایی از آیاتی که دلالت بر عبادت فرشتگان دارد اشاره می‌شود.

۱ . ساجدین الهی: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»^۱ آنچه در آسمان و زمین است از جنبندگان و فرشتگان برای خدا سجده می‌کنند و هیچ‌گونه استکبار نمی‌ورزند.

۲ . تسبیح خدا و طلب مغفرت اهل زمین: «وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۲ و فرشتگان به ستایش خدای خود تسبیح می‌گویند و از خداوند برای اهل زمین طلب مغفرت می‌کنند، آگاه باشید که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. فرشتگان به حسب مقام وجودی و عظمت که پروردگار به آنان موهبت فرموده هر یک در حدّ وجودی خود به حمد و ثناء ساحت پروردگار اشتغال می‌ورزند.

۳ . عبادت دائمی: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»^۳ آنها شب و روز بی‌هیچ سستی تسبیح می‌کنند.

۴ . عباد مکرم: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ»^۴ گفتند: خدای رحمان فرزندی گرفته است، منزّه است او [فرشتگان و اولیا] بندگان ارجمندند.

بیان آیه کمال عبودیت ملائکه، از حیث خواصّ است، بعد از اینکه آنان را عباد نامید، با وصف اکرام ملائکه مقام آنان را بالاتر برد و اکرامشان به خاطر همان عبودیت بوده .

به هر حال کار این مجموعه، همگی عبادت و تسبیح و تقدیس خداوند بزرگ است گویی غیر از آن، کاری ندارند جز عبادت عشق نمی‌ورزند. نمونه‌ای از فرشتگان الهی هستند که فقط وظیفه‌ی آنها

۱ . حج (۱۸)، آیه ۲۲.

۲ . شوری (۴۲)، آیه ۵.

۳ . انبیا (۲۱)، آیه ۲۰.

۴ . انبیا (۲۱)، آیه ۲۸.

عبادت و تسبیح پروردگار است. مانند فرشتگان مهیم، آنها تنها به رحمان نظر بسته و مبهوت و حیران در عظمت و جلال آن حسن بی‌مثالند و به دیگر خلائق توجهی ندارند. آنان از شدت مشغولیتشان به مشاهده‌ی حق نمی‌دانند که خداوند آدمی آفریده است. آنان همان فرشتگان عالون (بلندمرتبه) هستند که فرمان به سجده آدم نیافتند و اینان را «کروبیان» نیز می‌گویند.^۱

با استفاده از آیات مذکور و گفتار قبلی پیرامون مبحث تسبیح، خضوع و خشوع، علم در فرشتگان آسان می‌گردد به دلیل اثبات تجردشان، علم در ایشان به نحو حضوری است. حال نوبت به علم انسان و نوع علم آن می‌رسد که به چه نحوه‌ای است؟ آیا حضوری است یا حصولی؟ که در زیر به بررسی آن می‌پردازیم.

۳- ۲- ۲. علم انسان

علم انسان به دو دسته تقسیم می‌شود علمش نسبت به خودش و دیگری نسبت به غیر خودش. علم و آگاهی هر کسی از خودش به عنوان یک موجود درک کننده، علمی است غیر قابل انکار، و حتی سوفیستهایی که مقیاس هر چیزی را انسان دانسته‌اند وجود خود انسان را انکار نکرده‌اند و منکر آگاهی وی از خودش نشده‌اند.

البته منظور از خود انسان همان «من» درک کننده و اندیشنده است که با شهود درونی از خودش آگاه است نه اینکه از راه حس و تجربه و به واسطه‌ی صور و مفاهیم ذهنی، آگاهی پیدا کند و به دیگر سخن: خودش عین علم است و در این علم و آگاهی، تعدد و تغایری بین علم و عالم و معلوم، وجود ندارد و چنانکه قبلاً اشاره شد «وحدت عالم و معلوم» کاملترین مصداق «حضور معلوم نزد عالم» است، اما آگاهی انسان از رنگ و شکل و سایر ویژگیهای بدن، چنین نیست بلکه از راه دیدن و لمس

۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، همان، ج ۱۸، ص ۱۷۴.

کردن و سایر حواس و با وساطت صورتهای ذهنی، حاصل می‌شود. و در درون بدن، اعضاء و احشاء زیادی هست که از آنها آگاه نیستیم مگر اینکه از راه علائم و آثار بوجود آنها پی ببریم یا به وسیله‌ی آموختن علم تشریح و فیزیولوژی و دیگر علوم زیستی، از آنها آگاه شویم.

همچنین منظور از این آگاهی، همان یافت بسیط و تجزیه ناپذیر است نه این قضیه که «من هستم» یا «خودم وجود دارم» که مرکب از چند مفهوم است. پس منظور از «علم به نفس» همان آگاهی شهودی بسیط و بی واسطه از روح خودمان است و این علم و آگاهی، ویژگی ذاتی آن می‌باشد. و در جای خودش ثابت شده که روح، مجرد و غیر مادی است و هر جوهر مجردی از خودش آگاه است و این مسائل، مربوط به هستی شناسی و روانشناسی فلسفی است و فعلاً جای بحث در باره‌ی آنها نیست.

نیز آگاهی ما از حالات روانی و احساسات و عواطف خودمان علمی است بی واسطه و حضوری. هنگامی که دچار «ترس» می‌شویم این حالت روانی را مستقیماً و بدون واسطه می‌یابیم نه اینکه به وسیله‌ی صورت یا مفهوم ذهنی آنرا بشناسیم. یا هنگامی که نسبت به کسی یا چیزی «محبت» پیدا می‌کنیم این جذب و انجذاب درونی را در خودمان می‌یابیم، یا هنگامی که تصمیم بر کاری می‌گیریم از تصمیم و اراده‌ی خودمان بی واسطه آگاه هستیم. و معنی ندارد که کسی بترسد یا چیزی را دوست بدارد یا تصمیم بر کاری بگیرد ولی از ترس یا محبت یا اراده‌ی خودش آگاه نباشد!^۱

و به همین دلیل است که وجود شک و گمان خودمان، قابل انکار نیست و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که از شک خودش، آگاه نیست و در وجود شکش هم شک دارد!

یکی دیگر از مصادیق علم حضوری، علم نفس به نیروهای ادراکی و تحریکی خودش می‌باشد. آگاهی نفس از نیروی تفکر یا تخیل یا نیروی بکار گیرنده‌ی اعضاء و جوارح بدن، علمی است حضوری و مستقیم، نه اینکه آنها را از راه صورت یا مفهوم ذهنی بشناسد. و به همین دلیل است که هیچگاه در

بکار گیری آنها اشتباه نمی‌کند و مثلاً نیروی ادراکی را بجای نیروی تحریکی به کار نمی‌گیرد و به جای اینکه در باره‌ی چیزی بیندیشد به انجام حرکات بدنی نمی‌پردازد.

از جمله چیزهایی که با علم حضوری، درک می‌شود خود صورتهای و مفاهیم ذهنی است که آگاهی نفس از آنها به وسیله صورت یا مفهوم دیگری حاصل نمی‌شود. و اگر لازم بود که علم به هر چیزی از راه حصول صورت یا مفهوم ذهنی، حاصل شود می‌بایست علم به هر صورت ذهنی، به وسیله صورت دیگری تحقق یابد و علم به آن صورت هم از راه صورت دیگری. و بدین ترتیب می‌بایستی در مورد یک علم، بی نهایت علمها و صورتهای ذهنی، تحقق یابد!

در اینجا ممکن است اشکال شود که اگر علم حضوری عین معلوم است لازم می‌آید که صورتهای ذهنی هم علم حصولی باشند و هم علم حضوری. زیرا این صورتهای از آن جهت که با علم حضوری، درک می‌شوند خودشان عین علم حضوری هستند و از سوی دیگر فرض این است که آنها علم حصولی به اشیاء خارجی هستند، پس چگونه ممکن است که یک علم هم علم حصولی باشد و هم علم حضوری؟^۱

جواب این است که صورتهای و مفاهیم ذهنی، خاصیت مرآتیت و بیرون نمایی و حکایت از اشیاء خارجی را دارند و از آن جهت که وسیله و ابزاری برای شناختن خارجیات هستند علم حصولی به شمار می‌روند ولی از آن جهت که خودشان نزد نفس، حاضر هستند و نفس مستقیماً از آنها آگاه می‌شود علم حضوری، محسوب می‌شوند و این دو حیثیت با یکدیگر فرق دارد: حیثیت حضوری بودن آنها آگاهی بی‌واسطه‌ی نفس از خود آنهاست، و حیثیت حصولی بودن آنها نشانگری آنها از اشیاء خارجی است.^۲

۱. همان، ج ۱، ص ۱۷۴، ۱۷۳.

۲. سایت مصباح یزدی، ۱۳۹۳/۲/۴، ص ۱۰، صبح، <http://www.mesbahyazdi.org>

برای توضیح بیشتر به مثال «آینه» توجه می‌کنیم. ما می‌توانیم آینه را به دو صورت بنگریم و به آن نظر بیفکنیم: یکی نظر استقلالی، مثل هنگامی که می‌خواهیم آینه بخریم و پشت و روی آنرا نگاه می‌کنیم که شکسته و موج دار نباشد، دیگری نظر آلی و ابزاری، مثل هنگامی که می‌خواهیم صورت خود را در آن ببینیم که در این حالت گر چه به آینه نگاه می‌کنیم ولی توجه اصلی ما معطوف به صورت خودمان است نه به آینه. صورتهای ذهنی هم می‌توانند مورد توجه استقلالی نفس، قرار بگیرند و در این حالت است که می‌گوییم با علم حضوری، درک می‌شوند و می‌توانند وسیله و ابزاری برای شناختن اشیاء یا اشخاص خارجی، قرار بگیرند و در این حال است که می‌گوئیم علم حصولی هستند. البته توجه داشته باشید که منظور از این بیان، تفکیک دو حالت از نظر زمانی نیست بلکه منظور تفکیک دو حیثیت است و لازمه‌اش این نیست که صورت ذهنی در حالی که علم حصولی برای اشیاء خارجی است برای نفس، معلوم نباشد و حیثیت حضوری بودن را نداشته باشد.^۱

شایان ذکر است که بعد از بیان علم انسان به حضوری و حصولی دو نکته را در این رابطه بیان نماییم.

نکته اول: با توجه به توضیحی که درباره‌ی علم حضوری و علم حصولی و فرق آنها داده شد معلوم می‌شود که چرا علم به نفس، و علم به حالات نفسانی و همچنین سایر علوم حضوری، اساساً خطا ناپذیرند. زیرا در این موارد، خود واقعیت عینی، مورد شهود قرار می‌گیرد به خلاف موارد علم حصولی که صورتهای و مفاهیم ذهنی، نقش میانجی را ایفاء می‌کنند و ممکن است مطابقت کامل با اشیاء و اشخاص خارجی نداشته باشند.

به دیگر سخن، خطای در ادراک در صورتی قابل تصور است که بین شخص درک کننده و ذات درک شونده، واسطه‌ای در کار باشد و آگاهی به وسیله‌ی آن، تحقق یابد. در چنین صورتی جای این سؤال هست که این صورت یا مفهومی که بین درک کننده و درک شونده، واسطه شده و نقش نمایانگری از درک شونده را ایفاء می‌کند آیا دقیقاً درک شونده را نشان می‌دهد و کاملاً با آن مطابقت

دارد یا نه؟ و تا ثابت نشود که این صورت و مفهوم دقیقاً مطابق با ذات درک شونده هست یقین به صحّت ادراک، حاصل نمی‌شود. اما در صورتی که شیء یا شخص درک شونده با وجود عینی خودش و بدون هیچ واسطه‌ای نزد درک کننده، حاضر باشد و یا با آن، وحدت یا اتّحادی داشته باشد دیگر جای فرض خطا نیست. و نمی‌توان سؤال کرد که آیا علم با معلوم، مطابقت دارد یا نه؟ زیرا در این صورت، علم عین معلوم است.

ضمناً معنای صحّت و حقیقت بودن، و متقابلاً معنای خطا بودن ادراک، روشن شد. یعنی حقیقت، عبارتست از ادراکی که مطابق با واقع باشد و کاملاً آنرا منکشف سازد، و خطا عبارتست از اعتقادی که مطابق با واقع نباشد.^۱

نکته دوم: علم حصولی همراه با علم حضوری است به این معنا که ذهن همواره مانند دستگاه خودکاری از یافته‌های حضوری، عکس برداری می‌کند و صورتهای یا مفاهیم خاصی را از آنها می‌گیرد سپس به تجزیه و تحلیل‌ها و تعبیر و تفسیرهایی درباره‌ی آنها می‌پردازد. مثلاً هنگامی که دچار ترس می‌شویم ذهن ما از حالت ترس، عکسی می‌گیرد که بعد از رفع شدن آن حالت می‌تواند آنرا به خاطر بیاورد. همچنین مفهوم کلی آنرا درک می‌کند و با ضمیمه کردن مفاهیم دیگری آنرا به صورت جمله‌ی «من می‌ترسم» یا «من ترس دارم» یا «ترس در من وجود دارد» منعکس می‌سازد. نیز با سرعت عجیبی پدید آمدن این حالت روانی را بر اساس دانسته‌های پیشین، تفسیر می‌کند و علّت پیدایش آنرا تشخیص می‌دهد.

همه‌ی این فعل و انفعالات ذهنی که سریعاً انجام می‌گیرد غیر از یافتن حالت ترس و علم حضوری به آن است ولی مقارنت و همزمانی آنها با علم حضوری در بسیاری از اوقات، موجب اشتباه می‌شود و شخص می‌پندارد همانگونه که خود ترس را با علم حضوری یافته علّت آنرا هم با علم حضوری شناخته است در صورتی که آنچه با علم حضوری درک شده یک امر بسیط و عاری از هر گونه صورت و

مفهوم و همچنین خالی از هر گونه تعبیر و تفسیر بوده و به همین جهت، جای خطائی در آن وجود نداشته است در صورتی که تفسیر مقارن آن از قبیل ادراکات حصولی بوده که خود بخود ضمانتی برای صحت و مطابقت با واقع ندارند.^۱

با این توضیح، روشن می‌شود که چرا و چگونه در مورد پاره‌ای از علوم حضوری، خطاهایی پدید می‌آید. مثلاً گاهی انسان، احساس گرسنگی می‌کند و می‌پندارد که نیاز به غذا دارد در صورتی که اشتهای کاذبی است و در آن حال، نیازی به غذا ندارد. سرّ مطلب این است که آنچه با علم حضوری خطا ناپذیر، درک شده همان احساس خاص، بوده است ولی همراه آن احساس، تفسیری بوسیله‌ی ذهن بر اساس مقایسه‌ی آن با سایر احساسهای قبلی، انجام گرفته که علت این احساس، نیاز به غذا است اما این مقایسه، صحیح نبوده و بدین وسیله خطایی در تشخیص علت و تفسیر ذهنی، پدید آمده است. خطاهایی که در مکاشفات عرفانی پدید می‌آید نیز از همین قبیل است. بنابراین، لازم است در تشخیص علم حضوری کاملاً دقت کنیم و آنرا از تفسیرهای ذهنی مقارن آن، جدا کنیم تا دچار لغزشها و انحرافات ناشی از اینگونه خلطها نشویم.^۲

۲- ۳- ۲- ارزش علم حقیقی در انسان

بی گمان ارزش انسان در آموزه های قرآنی به دانش است؛ از این روست که تسخیر فرشتگان و هستی، زمانی برای انسان شدنی شد که خداوند به انسان اسمای خویش را تعلیم داد و انسان به دانش اسمایی آگاه شد.^۳ این آگاهی هر چند به شکل آگاهی حضوری و شهودی است که از آن به دانش وجودی نیز تعبیر می‌شود؛ زیرا در جان و وجود انسان جای می‌گیرد و بخشی بلکه همه وجود وی را شکل می‌بخشد. با این همه دانشی دارای ارزش است که انسان را به مقام خودش بازگرداند و از مقام

۱. روزنامه کیهان، ۲۰۱۴۹، ۱۳۹۰/۱۲/۱، ص ۶.

۲. مصباح یزدی، همان، ج ۱، ص ۱۷۷- ۱۷۶.

۳. بقره (۲)، آیه ۳۱- ۳۴.

هبوط به عروج رساند و صعود دوباره ای را از خاک به عرش افلاک برین تا عرش سدره المنتهی آغاز کند.

از این روست که قرآن ارزش و اعتبار آدمی را به دانش اسمایی دانسته است که دانش توانایی و ظرفیت به همه آن چیزهایی است که خداوند را به خداوندی متصف ساخته است. آدمی با دانش اسمایی می تواند به کمال مطلق برسد. تفاوت اسما و صفات در خداوند با انسان در این است که اسما در خداوند عین ذات و ازلی و ابدی است و در انسان عین ذات نیست بلکه به شکلی عارض ذات و عنایت الهی است. با این همه این انسان است که می تواند با دانش خویش به جایی برسد که کسی در هستی بدان دست نیافته است.

در اینجا یک سوال مطرح است که اگر انسان همه اسمای الهی را به جعل تعلیمی دانسته و داراست، چه لزومی دارد تا آن را بیاموزد و به این دانش داشته دست یابد؟ اصولاً آیا پذیرفتنی است که انسان چیزی را که خود داراست دوباره بجوید و بخواهد؟

به نظر می رسد که این پرسش به جهت مهمی اشاره داشته است. از این رو سخن گفتن از دانش آموزی به معنای یادگیری هیچ سخنی نادرست است؛ زیرا انسان همان گونه که نمی تواند چیزی را که داراست بجوید و بخواهد هم چنین نمی تواند چیزی که اصلاً ندارد را بخواهد و بجوید.

بنابر این در هر خواستنی می بایست به این مساله توجه داشت که امری به شکل مطلق مجهول نخواهد بود بلکه امری معلوم به شکل اجمالی است که می بایست به طور کامل روشن و دانسته شود. از این رو می توان گفت که انسان تنها اموری را می جوید و می خواهد که دانش اجمالی از آن دارد به این معنا که دانشی را که در اوست و به شکل اجمالی و نهان و ظرفیت وجود دارد می جوید و می کوشد تا آن را به فعلیت در آورد و به شکل عینی و واقعی در خود ظهور و بروز دهد.

از این روست که در آیات قرآنی سخن از تذکر و رهایی از غفلت است. انسان با دارایی موجود در نهاد و نهان خویش می بایست آن چه را که از آن غافل شده را به یاد آورد و به فعلیت در آورد. این دانش همان اسمای الهی است؛ زیرا اسمای الهی تنها نام و اسم نیست بلکه هر یک دانشی از دانش ها و علمی از علم ها و توانایی ای از توانایی هاست. انسان با داشتن اسم بصیر به توان درک و دیدن درست

می رسد و با اسم سمیع و شنوا به توان و ظرفیت شنوایی دست می یابد. بنابر این هر یک از اسمای خود یک ظرفیت و دانشی است که انسان را قادر و توانا می سازد تا با آن خود را به کمال برساند و به کمال مطلق یعنی خدا دست یابد.

این ظرفیت در همه بشر به تعلیم و جعل الهی قرار داده شده است و انسان به هبوط خویش از آن غافل شده است و می بایست دوباره با تلاش و بهره گیری از آموزه های وحیانی و دستورهای قرآن و کتب آسمانی به فعلیت برساند.

در حقیقت گزاره ها و آموزه های وحیانی الهی چیزی جز راه دست یابی به دانش موجود در نهاد و رهایی آن از غفلت نیست تا دوباره به فعلیت برسد.

از این رو دانش آموزی نیز چیزی جز به فعلیت آوردن و یا آوردن و تذکر آن دانش اسمایی نیست که در نهاد و سرشت انسان وجود دارد. به بیان دیگر می توان مدعی شد که دانش چیزی جز تذکر و یادآوری و رهایی از غفلت و دانش آموزی نیز چیزی جز یادآوری نیست.

اما در اینجا سوالی مطرح است و آن این که منظور از علم در آیات و روایات که به فراگیری آن سفارش شده چیست؟ آیا منظور علوم اسلامی است و یا علوم امروزی (ریاضی، فیزیک، پزشکی، شیمی و ...) و اگر به معنای اول است پس چرا بشر به یادگیری علوم امروزی این همه اهتمام می ورزد؟

گرایش به یادگیری علوم به انگیزه های مختلف صورت می گیرد و به طور معمول نیازهای اولیه حیاتی و طبیعی و محسوس جاذبه های بیشتری برای انسان ها دارد. لذا برای فراهم سازی بیشتر آسایش و تسلط بیشتر بر طبیعت، گرایش های مختلف علمی و تخصص های فراوان به وجود آمده است. اما تنها وارستگان و ژرف اندیشان هستند که فراتر از نیازهای اولیه طبیعی و محسوسات به ارتباط نهانی دانش ها و ارتباط جهان هستی با آفریننده آن فکر می کنند و از هدفمندی این همه جنب و جوش ها سخن به میان می آورند.

مهمترین رسالت دین ایجاد انگیزه فراطبیعی در میان انسان ها و جهت دهی صحیح به تلاش های روزانه است به طوری که علاوه بر تأمین نیازهای روزمره زندگی، به هدفمندی و تلاش برای دستیابی به مقصود هستی اقدام کند. از این رو در فرهنگ اسلامی تمام دانش های مورد نیاز برای زندگی بشری دارای اهمیت است و توصیه شده به مقدار لازم و نیاز جامعه، مردم برای فراگیری آن اقدام کنند و از آن به «واجب کفایی» تعبیر شده است.^۱

اما برای همه انسان ها در هر مرتبه علمی که قرار دارند توجه به هدف و هدفمندی جهان و ایمان به مبدأ و معاد لازم و «واجب عینی» شمرده شده است و غفلت اکثریت جامعه بشری جای تأسف دارد زیرا حتی از علوم تجربی و مهندسی نیز می توان به آن هدف مقدس دست یافت و منافاتی با زندگی روزمره ندارد، لذا از نظر قرآن و روایات، علم وسیله است نه هدف؛ آن هم وسیله ای که انسان را به کمال می رساند و دنیا و آخرت او را آباد می کند. گفتنی است که ارزش هر علم به ارزش موضوع آن علم است و در این جهت علوم الهی و دینی - با توجه به موضوع آن - از سایر علوم اشرف و برتر است؛ ولی این بدین معنا نیست که علوم دیگر بی اهمیت و بدون ارزش است و علم نیست.

در نگاه کلی قرآن، هر علمی که انسان را به دنیاپرستی سوق دهد و به چنگال مادیات بسپرد و فهم و شعور او را به طرف خواب و عیش و نوش بکشانند هدف نهایی او را تنها وصول به مادیات قرار دهد، چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست.

در قرآن کریم آمده است: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ»^۲ این آخرین حد آگاهی آنها است و خداوند به حال آن که از راه حق گمراه شده آگاه است، پس علوم غیردینی نیز می تواند نقش آفرین بوده و موجبات سعادت آدمی را فراهم کند. این در صورتی است که هدف تلقی

۱ . مقاله اهمیت دانش در اسلام، ۱۳۹۳/۲/۴، ساعت ۱۰ صبح، <http://rasekhoon.net>

۲ . نجم (۵۳)، آیه ۳۰.

نشود، بلکه وسیله پیشرفت و رسیدن به کمال باشد. از طرف دیگر علوم دینی نیز اگر طالب آن قصد رسیدن به دنیا را داشته باشد، موجب بدبختی انسان می‌شود.

خلاصه این که علمی که در روایات و آیات بر آن تأکید شده و از آن تمجید گشته و به عنوان اشرف علوم محسوب می‌گردد علم خداشناسی است زیرا معلوم این علم از معلوم سایر علوم برتر و اشرف است و هر علمی به اندازه معلوم خود ارزش دارد و روشن است که کسب معرفت و جهان بینی و خداشناسی منحصر به یک رشته نیست.

شخصی ممکن است از علم شیمی آن چنان خدا را بشناسد که از مطالعه کتاب های دینی نشانسد - پس آن چه مهم است شناخت کیمیای هستی است - البته باید پذیرفت بعضی از علوم و رشته ها به این هدف نزدیک تر و کم واسطه ترند. در غیر این صورت از علوم مختلف به عنوان فضل نام برده شده نه کمال.^۱

۳- ۲- ۲. آثار علم در انسان

پس از آن که نور علم در قلب انسان متبلور گشت، آثار آن نیز مشهود می‌شود، که این آثار عبارتند از:

۱ ۵ ۳ ۲. علم سرچشمه تقوا و ترس از خدا

تقوا چیست؟ راه رسیدن به آن کدام است؟ آیا مراتب متفاوتی دارد؟ برای کسب مراتب بالاتر چه کار باید کرد؟ اینها سؤالاتی است مانند سؤالات علوم دیگر که تنها با کسب علم و آگاهی می‌توان پاسخ آن

۱ . لوح فشرده پرسمان، اداره مشاوره نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، کد: ۱۱۷۴۷/۲

را پیدا کرد. چرا دانشمندان از خدا بیشتر می‌ترسند؟ به جهت آگاهی آنها از قدرت و عظمت اوست که قرآن در این خصوص می‌فرماید:

« إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او ترس دارند.^۱

خشیت به معنی ترسی است که همراه با تعظیم باشد.^۲ هرچه شناخت انسان نسبت به مخلوقات خدا بیشتر شود و قابلیت‌های درون آنها را کشف کرده و بشناسد، در مقابل خالق آنها، بیشتر سر تعظیم فرود می‌آورد.

۲. علم سرچشمه زهد

بها ندادن به تجملات دنیا و دوری از تعلقات آن با وجود جذابیت‌هایش تنها با اتکا بر علم و شناخت میسر است چون کسانی که بدون علم و تنها با تقلید، پا در این میدان گذاشته‌اند، پس از مدتی منحرف گشته‌اند. قرآن کریم می‌فرماید:

« وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ » آنها که از علم و دانش بهره‌ای داشتند، گفتند وای بر شما! پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، بهتر است اما جز صابران آن را دریافت نمی‌دارند.^۳

در این خصوص امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: از جمله سخنانی که خداوند تعالی به موسی (علیه السلام) فرمود، این بود که بندگان صالح من به اندازه علمشان نسبت به من، در دنیا زهد پیشه می‌کنند.^۱

۱. فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

۲. راغب اصفهانی، همان، ص ۲۸۳.

۳. قصص (۲۸)، ص ۸۰.

۳ ۵ ۳ ۲. علم، سرچشمه ایمان

اعتقاد به موجودی ظاهراً نامرئی که همه چیز در مقدرات اوست؛ حتماً با داشتن علم، و مطالعه روی آثار و نشانه‌های او امکان‌پذیر خواهد بود، که قرآن درباره آن می‌فرماید:

«وَيَرْى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» و کسانی که از دانش بهره یافته‌اند، می‌دانند که آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، حق است و هادی راه خداوند، عزیز و حمید می‌باشد.^۲

ایمان عوام از روی تعصب و پیروی است نه از علم و آگاهی، و چه بسا با طرح شبهه‌ای بتوان آن ایمان را گرفت ولی صاحب علم، ایمان قوی دارد.

۴ ۵ ۳ ۲. علم، سرچشمه قدرت

علم و قدرت، عین یکدیگرند. علم، عین قدرت است و قدرت عین علم است و این تفکیکی که انسان میان علم و قدرت می‌کند، تنها از نظر مفهوم است. اصلاً خود علم، قدرت است و قدرت، علم است. بنابراین در ذات پروردگار هر دو به شکل واحد، موجود است. ما می‌بینیم قرآن در آیه‌ای که صحبت از علم است می‌فرماید:

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»^۱ «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ»^۲

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۷، ۳۳۹).

۲. سبا (۳۴)، آیه ۶.

و در آنجا که صحبت از قدرت است، علم را به میان می‌آورد.^۳ قرآن می‌فرماید:

کسی که دانشی از کتاب نزد او بود، گفت من آن (تخت بلقیس ملکه سبا) را پیش از آنکه چشم برهم زنی، نزد تو می‌آورم و هنگامی که آن را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل و بخشش پروردگار من است.

امام خمینی (ره) فرمودند: اگر جهان‌خواران و مستکبران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل دنیای آنها خواهیم ایستاد.^۴ این جملات، زمانی ایراد شد که ما از نظر ظاهری در ضعیف‌ترین موضع بودیم ولی علم به قدرت خدا، به مؤمن نیرو و قوت می‌دهد.

۵ ۵ ۳ ۲. علم، سرچشمه تزکیه روح

در مکتب انبیا، پرورش روحی و آموزش فکری در کنار بینش و بصیرت مطرح است.^۵ از این رو حضرت ابراهیم (علیه السلام) از خدا می‌خواهد:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» پروردگارا! از میان آنها (دودمان پیامبر) پیامبری از خودشان مبعوث کن تا آیات تو را بر آنها بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و تزکیه و تربیت کند، زیرا تو توانا و حکیمی.^۶

۱. نجم (۵۳)، ۵.

۲. نمل (۲۷)، ۴۰.

۳. مرتضی مطهری، نبوت، تهران: صدرا، ۱۳۷۳، ۱۹۰ ص.

۴. روح‌الله، امام خمینی، فریادبرائت، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۲۲.

۵. محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۸، چاپ یازدهم، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳، ص ۱۱۹.

۶. بقره (۲)، ۱۲۹.

از آنجایی که انسان پیوسته در راستای امیال نفسانی و شیطانی قرار دارد، برای خارج شدن از این وضعیت و پاک ساختن روح، نیاز به نیرو و قدرتی اکتسابی به نام علم و معرفت دارد، و تا آن را کسب نکند، در جهت تطهیر روحش موفق نخواهد بود.

۶ ۵ ۳ ۲. علم، سرچشمه صبر و شکیبایی

آگاهی و احاطه علمی، ظرفیت و صبر انسان را بالا می‌برد^۱ و قرآن صبر کردن را ملازم با شناخت دانسته و می‌فرماید:

« وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا » و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از آن آگاه نیستی، شکیبا باشی.^۲

وقتی که حضرت موسی (علیه السلام) از خضر نبی (علیه السلام) تقاضای تعلیم علوم را کرد، خضر (علیه السلام) جمله فوق را فرمود: شناخت واقعیت و بطن و عمق حوادث، اتکا به نیرویی قابل اعتماد (که این هم با شناخت ممکن می‌شود) است که صبر به همراه می‌آورد و این شناخت حتماً با داشتن علم و دانش میسر می‌گردد.

براساس آنچه که ذکر شد، ایمان، تقوا، زهد، تزکیه، صبر و قدرت در سایه علم و معرفت تحقق پیدا می‌کنند و با گسترش علم، ارتقاء می‌یابند. پس گسترش علم و تولید آن می‌تواند ایمان و تقوای افراد و جامعه را فزونی بخشد.

۱. محسن قرآنی، همان، ج ۲، ۲۰۳.

۲. کهف (۱۸)، ۶۸.

۷ ۵ ۳ ۲. علم عامل پیشرفت زندگی مادی

قرآن، عامل جمع‌آوری ثروت و قدرت زیاد قارون را داشتن علم (به فرموده امام صادق «علیه السلام» علم شیمی داشته است)^۱ بیان کرده و می‌فرماید:

« قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي » گفت: این ثروت را به وسیله دانشی که دارم بدست آورده‌ام.^۲

۴- ۳- ۲- ۲. نحوه‌ی فراگیری علم

همان طور که گفته شد در مکتب اهل بیت، علم حقیقی عبارت است از نوری که خداوند در قلب کسی که هدایتش را می‌خواهد قرار می‌دهد.^۳ بنابراین، وقوع علم در قلب، به اراده‌ی خدا صورت می‌گیرد.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «علم به تعلّم نیست».^۴

یعنی لزوماً تعلیم و تعلّم باعث به وجود آمدن علم نمی‌شود. بلکه این احتمال وجود دارد که فرد در راه علم آموزی تلاش کند ولی خداوند نور علم را در قلب او ایجاد نکند. درضمن چنین نیست که بدون تعلّم، ایجاد علم محال باشد. خداوند می‌تواند از روی فضل و لطف خویش - فارغ از اینکه فرد به تعلّم پرداخته باشد یا نه - علم را به هر که اراده کند، عطا فرماید. پس ممکن است شخصی بدون

۱. بروجردی، همان، ج ۵، ص ۱۹۳

۲. قصص (۲۸)، ۷۸.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱، باب ۷ (آداب طلب العلم و احکامه ...).

۴. همان.

تعلّم و تنها به واسطه‌ی خواست خدا واجد نور علم بشود. البته سنت خدا چنین است که معمولاً از دریچه‌ی تذکر یا تقوا نور علم را در قلب فرد می‌نشانند.

لذا اگر انسانی از روی اختیار تعلّم کند ضرورتاً به علم دست نمی‌یابد. بلکه اگر خداوند اراده کند تعلّم وی را به عالم شدن او منتهی می‌سازد. از سوی دیگر اینگونه هم نیست که اگر کسی تعلّم نکند خداوند رحمان نتواند به او علم تملیک کند. پس حصول علم، نتیجه‌ی تعلّم نیست. بلکه به اراده‌ی خدا و صنع خداست. بنابراین، چه فرد سراغ علم آموزی برود، چه نرود، خدا می‌تواند به او علم دهد. با این وجود مقدمات و راهکارهایی وجود دارد که عمل به آنها در جلب اراده‌ی خداوند به اعطای علم کمک می‌کند.^۱

۵- ۳- ۲- شیوه‌های جلب اراده‌ی خدا در حصول علم

۱ ۲ ۳ ۴. رعایت تقوا

یکی از راه‌های مهم در جلب اراده‌ی خدا در حصول علم، رعایت تقواست. همچنانکه کسی شربت گوارا را در ظرف آلوده نمی‌ریزد، خداوند نیز نور علم را در قلب ناپاک قرار نمی‌دهد. روحی که آلوده به معصیت و نافرمانی خدای متعال باشد، استحقاق پذیرفتن نور علم را نخواهد داشت. رسول رحمت، محمد مصطفی فرموده اند در توصیه‌های خضر به موسی (علیم السلام) چنین آمده است:

«ای موسی ... تقوا را در قلب (روح) خویش جای ده تا به علم دست یابی»^۲

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲، باب ۱۴ (من یجوز العلم منه ...).

۲. همان، ج ۱، (باب ۷ آداب طلب العلم و احکامه ...).

تقوا از ماده «وقایه» به معنی حفظ کردن چیزی در برابر آفات است. تقوا به معنی محفوظ داشتن روح و نفس است از آن چه بیم می‌رود و به آن زیان رساند ... در لسان شرع آن را به حفظ نفس در برابر گناه و محرمات اطلاق می‌کنند و کمال آن به ترک بعضی از مباحات مشکوک است.^۱ در واقع تقوا ترمزی برای نفس محسوب می‌شود و می‌تواند آدمی را از تندروی‌های خطرناک بازدارد.

امام صادق (علیه السلام) در معنای تقوا ذیل این آیهی شریفه که می‌فرماید «ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای خدا را رعایت کنید آنچنان که حق تقوا کردن از اوست»، چنین فرموده اند:

«از خداوند، اطاعت شود (به گونه ای که هرگز) نافرمانی نشود، خدا یاد شود (به گونه ای که هرگز) فراموش نشود و شکرگزاری گردد (به گونه ای که هرگز) کفران نگردد.»^۲

کسی که طالب علم است، باید تقوا پیشه کند تا خداوند نور علم و هدایت را در قلبش قرار دهد.^۳

۲ ۲ ۳ ۴. عمل به علم

یکی از مقدماتی که می‌تواند اراده‌ی خدا را در اعطای علم به آدمی جلب کند، عمل به علمی است که تاکنون واجد آن شده است. در این صورت پیامبر خدا وعده می‌دهد خداوند به آن شخص، علمی را که ندارد عطا می‌فرماید:

«هر کس به آن چه علم پیدا کرده عمل کند، خداوند او را وارث علمی قرار می‌دهد که نمی‌داند.»^۱

۱ . حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی الفاظ القرآن الکریم، ج ۲، چاپ چهارم، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۸۳، ذیل واژه «وقی».

۲ . محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۷، باب ۵۶ (الطاعة و التقوی و ...).

۳ . محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۵، باب ۱۶ (ما جمع من جوامع کلم ...).

از سوی دیگر اگر به علمی که کسب کرده ایم، عمل نکنیم نه تنها خداوند از اهدای علوم دیگر به ما امتناع می‌کند، بلکه همان علمی هم که داشتیم از ما رخت می‌بندد:

«علم عمل را فریاد می‌زند. اگر به آن پاسخ دهد، می‌ماند و گرنه از آن کوچ می‌کند.»^۲

سنت خدا این است که اگر عالم به علمش عمل کند، علم بیشتری به او می‌دهد و اگر عمل نکند همان علم را نیز از او سلب می‌کند.

نکته‌ی مهم دیگر اینکه اگر کسی قصد عمل کردن به علم را ندارد، بهتر است در طلب علم هم نباشد. چراکه در این صورت نه تنها فضایل و برکات علم مشمول حال او نمی‌شود بلکه به سرنوشت بدی گرفتار می‌شود و از خدا دور می‌گردد:

تا وقتی به آن چه از علم داشته اید، عمل نکرده اید، علم به آنچه نمی‌دانید را طلب نکنید. زیرا اگر به علم، عمل نشود برای صاحبش نتیجه‌ای جز کفران و دوری از خدا ندارد.^۳

۳ ۴ ۳ ۲ ۱. طلب علم

با وجودی که علم، فعل خداست و تنها به اراده‌ی او حاصل می‌شود، مومنین به طلب علم امر شده‌اند. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرمایند:

«طلب علم بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است.»^۱

۱. سعید راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳. قم: مؤسسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ ق، ص ۱۰۵۸.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش، کتاب فضل العلم، باب استعمال العلم، ح ۱.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲، باب ۹ (استعمال العلم...)، ص ۲۸.

یکی از مصادیق مهم این طلب، دعا و درخواست از خدا و حجت خداست:

«از خداوند فهم بخواه تا به تو بفهماند.»^۲

استعانت از خدا که علم تحت اراده‌ی او در قلب آدمی قرار می‌گیرد و درخواست از حجت خدا که واسطه‌ی هر رزقی - اعم از مادی یا معنوی - است، می‌تواند اراده‌ی خدای رحمان را در وقوع علم جلب کند.

البته استعانت از خدا و حجت خدا، شرط لازم برای طلب علم است، اما ممکن است شرط کافی نباشد. مصداق دیگر این طلب، خود را در معرض علم قرار دادن است. این کار ممکن است با مجالست با علما و حاضر شدن در مجلس اساتید صورت گیرد؛ یا با سوال نمودن از شخص عالم و تذکر او محقق گردد؛^۳ و یا با مطالعه‌ی کلام عالمانه‌ی حجت‌های الهی انجام شود. همان طور که در ادامه - بخش «خاستگاه و منبع کسب علم» - توضیح داده می‌شود، سرچشمه‌ی علم حقیقی، اهل بیت (علیهم السلام) هستند و اگر دیگران چیزی از این علم دارند، اصل و ریشه‌ی آن علم را از اهل بیت گرفته اند و به سایرین تذکر می‌دهند.^۴ بنابراین منظور از علما در مرحله‌ی اول، اهل بیت علیهم السلام و در مرحله‌ی بعد کسانی هستند که آموزه‌ها و سخنان ایشان را برای مردم تبیین می‌کنند.

لذا این واقعیت که علم، رزقی است که خدا فارغ از تعلیم و تعلم در قلب هر کس که اراده کند قرار می‌دهد، بدین معنی نیست که در این مسیر آدمی نباید تلاش کند. بلکه طلب علم بر هر مومنی واجب است. مقدمه و اساس این طلب، استعانت از خدای متعال و حجت زنده‌ی هر عصری است.

۱. همان.

۲. «وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهَمُكَ»؛ علی بن حسن طبرسی، مشکاه الانوار، چاپ دوم، نجف: مکتبه حیدریه، ۱۳۸۵، ص ۳۲۶.

۳. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب سوال العالم، ح ۳.

۴. همان، ج ۱، کتاب الحججه، باب انه ليس شيء، ح ۲.

سپس فرد باید با این توجه که یگانه سرچشمه‌ی علم، اهل بیت (علیهم السلام) هستند خود را در معرض علم قرار دهد.^۱ البته تمامی اینها ابزاری است که امیدواریم به اراده‌ی خدا و لطف حق موثر واقع شود.

۴ ۷ ۳ ۲ . خدا و حجت خدا را یاری کردن

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«کسانی که در راه ما جهد و کوشش کنند، ما نیز قطعاً به راه‌های خود هدایت شان خواهیم کرد.»^۲

بنابراین، درست است که علم، نوری است که خداوند به هر که هدایتش را بخواهد عطا می‌کند ولی خداوند، خود فرموده به تحقیق هدایت را به کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند، عطا خواهد فرمود. جهاد در راه خدا، به معنای جنگ و قتال نیست؛ بلکه جدّ و جهد در راه انجام دستورات خدا و یاری حجت خدا در این مسیر است؛ چرا که حجت خدا زبان خدا و سرپرست امر خداست و امر او امر خداست.^۳

در واقع تلاش در عمل به دستورات جانشین خدا و یاری او در انجام رسالتش، جهاد در راه خدا محسوب می‌شود و خداوند ضمانت کرده راه‌های هدایت را بر مجاهد راهش آشکار سازد. از آنجا که وسیله‌ی هدایت خدا، علم است، پس خداوند به یاری‌گر حجتش - مجاهد راهش - علم عطا می‌کند تا به واسطه‌ی آن هدایت شود. بنابراین، هر که مشتاق کسب نور علم است، می‌تواند در نصرت امام زنده‌ی زمان بکوشد.

۱ . حسن حرائی، تحف العقول، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۷۱ .

۲ . عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹ .

۳ . امام باقر (علیه السلام) فرموده اند: «نحن حجه الله و نحن باب الله و نحن لسان الله و نحن وجه الله و نحن عين الله في خلقه و نحن ولاء امر الله في عبادته؛ ما حجت خداییم ما باب خداییم، ما زبان خداییم، ما وجه خداییم، ما چشم خدا در میان خلقش می‌باشیم، ماییم سرپرستان امر خدا در میان بندگانش؛ محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، باب النوادر، ح ۷.»

۴- ۲- ۲. علم در موجودات غیر ذی شعور (حیوانات، گیاهان، جمادات)

خداوند متعال در آیه ۴۴ سوره اسراء می فرماید: «آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند تسبیح او می گویند و هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد او می گوید؛ لکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید. او بردبار و آمرزنده است.»

علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) در تفسیر این آیه فرموده اند: از کلام خدا استفاده می شود همچنان که خلقت در اشیاء جاری و ساری است علم هم در اشیاء سریان دارد و هر موجودی به اندازه ای که از وجود بهره دارد از علم نیز بهره مند است.^۱

همچنین خداوند متعال می فرماید: «و روزی که دشمنان خدا محشور می شوند به سوی آتش، پس آنها را نگه می دارند تا صفهای بعدی به آنها محلق شوند. وقتی به آن می رسند، گوشها و چشم ها و پوستهای آنها به آنچه می کردند، گواهی می دهند. آنها به پوست های خود می گویند، چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ آنها جواب می دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق آورده ما را گویا ساخته است...»^۲

علامه طباطبایی (رض) در تفسیر این آیه آن را شاهی دیگر بر با شعور بودن اشیاء دانسته و به آیه ۴۴ اسراء اشاره کرده و فرموده اند: جمله «لکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید» بهترین دلیل است که تسبیح اشیاء از روی علم و اراده است؛ نه به زبان حال؛ و از این قبیل است آیه ۱۱ فصلت که می فرماید: سپس خدا به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود، به آن و به زمین فرمود بیایید یا از روی میل و اطاعت یا با اکراه. آنها گفتند: ما از روی میل و اطاعت می آییم.»

۱. محمدحسین طباطبایی، همان، ج ۱۲، ص ۳۹.

۲. فصلت (۴۱)، آیه ۱۹-۲۹.

علامه طباطبایی (رض) فرموده اند: هیچ دلیلی نیست که علم تنها یک سنخ است؛ لذا علم می تواند گونه های مختلف داشته باشد و هر گونه ای هم آثار خاص خود را دارد، پس لازم نیست که از جمادات نیز آثاری مشابه آثار حیوانات یا انسان مشاهده شود.

علامه طباطبایی (رض) بعد از این بحث قرآنی در ضمن یک بحث فلسفی فرموده اند: هر معلومی و هر صاحب علمی موجود مجرد است؛ چون علم یعنی حضور یک چیز برای چیز دیگر؛ و هر موجود مجردی هم می تواند حاضر در نزد خود باشد و هم می تواند حاضر در نزد مجردی دیگر باشد همچنین هر مجرد دیگری می تواند حاضر در نزد او باشد؛ و هر چه برای مجرد به امکان عام ثابت است برای او ضروری است لذا علم مساوق با وجود مجرد است. بنابراین موجود مادی (غیرمجرد) نه می تواند عالم باشد و نه معلوم. لکن از آن جهت که موجود مادی در تغیر خود ثابت و بالفعل است و در تغیر خود متغیر نیست از این جهت مجرد است و علم، در او ساری است.^۱

از همین بیانات علامه طباطبایی (رض) روشن می شود که ایشان همه موجودات مادی را دارای نفس مجرد می دانند؛ ایشان فرمودند که علم مساوق با وجود مجرد است و موجودات مادی هم به یک اعتبار دارای جنبه تجرد هستند بنابراین عالماند و نفس چیزی نیست جز موجود مجردی که یک نحوه تعقل به ماده دارد. حکما دلایل دیگری نیز بر این مسأله اقامه کرده و ثابت نموده اند که همه موجودات مادی دارای نفس مجردند، که ذکر آنها در این مقاله بدون مقدمات فلسفی مقدور نیست. بنابراین همه موجودات دارای نفس مجردند. این نفس مجرد را در انسان نفس ناطقه و در حیوان، نفس حیوانی و در گیاه نفس نباتی می گویند ولی نفس جمادی استعمال چندانی در حکمت ندارد و به جای آن بیشتر از واژه «صورت مثالی جمادات» استفاده می شود. البته در مورد اجرام آسمانی «نفس فلکی»

هم استفاده می شود. از نظر حکما افعال و حرکات و سیر تکاملی تمام موجودات عالم ماده توسط همین نفس مجرد اداره می شود.^۱

۱ . الف. کیومرثی، مقاله علم خاستگاه تعاریف و کاربردهای آن، پایگاه علمی و فرهنگی محمد (ص)،

نتیجه گیری

با توجه به آن چه تا کنون گفته شد، می توان نتایج ذیل را بیان نمود:

۱. تعریف علم از دیدگاه مکاتب مختلف متفاوت است و از دیدگاه اسلام نوری است که در قلب مومن بوده و باعث هدایت و رستگاری او می شود.

۲. موجودات این عالم به دو دسته مجرد و مادی تقسیم می شوند که موجودات مجرد عبارتند از خدا، فرشتگان و نفس مجرد انسانی.

۳. یکی از اوصاف ثبوتی خداوند، علم است. در بینش اسلامی خدا به همه امور عالم و از هر چیزی آگاه است. به عبارت دیگر همه ی امور و تمام اشیا در نزد خدا حاضرند و این حضور، ملاک علم به ذات خود و همه موجودات و تمام سکانات است.

۴. ملائکه چون وجودشان بالفعل است یعنی هر مرتبه‌ای که هستند و هر چه دارند یکجا دارند و رشد و استعداد ندارند که پا را فراتر از حدّ خود گذارند و علم فرشتگان فطری و موهبتی است که با ذات آنها به وجود آمده و وجود آنها طبقات و مراتبی دارد که هر طبقه، واجد مرتبه‌ای از کمال است و قابل کم و زیاد شدن هم نیست چنان که در قرآن آمده: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»؛ «وقتی فرشتگان از شناسایی اسما عاجز ماندند به ناتوانی خود اعتراف کرده، گفتند: پاک و منزهی تو! ما چیزی جز آن چه به ما تعلیم داده‌ای نمی‌دانیم». علم فرشتگان در ابتدای خلقت در فطرت آنها نهاده شده و در وجود آنها جهات استعدادی نیست مگر آن که افاضه‌ی جدیدی از طرف مبدأ بشود؛ زیرا فرشتگان حالت منتظره ندارند و هر کمالی که سزاوار وجود آنها است در ابتدای خلقت در اصل وجود آنها نهاده شده است.

۵. علم انسان به دو دسته تقسیم می شود علمش نسبت به خودش و دیگری نسبت به غیر خودش.

۶. علم حقیقی علمی است که به خودی خود نور است اگر کسی حقیقتاً در نور قرار گرفت با نور بود خودش هم یکپارچه نور می شود همه وجودش سر تا پا نور می گردد و طبعاً جمع بین نور و ظلمت محال است مسائل خود بینی ، تکبر ، غرور ، اینها همه قاعده های ظلمت است اگر کسی در نور بود و خود هم نور شد طبعاً می داند که دیگر نباید به خاطر دانستن چند قاعده و فرمول خود را از دیگران برتر بداند . پس کسی که تزکیه نشود این قرائت که به صورت ظاهر به آن علم می گوییم برای او ظلمت آور می شود چنین کسی خدا را که نمی شناسد هیچ بلکه خود را فراموش می کند معرفت به نفس خود پیدا نمی کند لذا برای اینکه دچار این قضایا نشویم چه طلاب چه دانشجو و هر کسی از همه اقشار مردم به فرموده قرآن کریم و مجید الهی باید تزکیه کنیم.

۷. بنابر آیات و روایات همه موجودات مادی غیر از انسان نیز دارای علم می باشند که البته علم ایشان با عنوان تسبیح ذکر شده است.

منابع و ماخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه

کتاب فارسی

۳. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه جعفری، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۸۱ ش.
۴. اصفهانی، مهدی، ابواب الهدی، ترجمه حسین مفید، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۹ ش.
۵. آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم. قم: دار الکتب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۶. پترسون، مایکل، عقل و اعتقاد دینی، احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، خرمشهر: طرح نو، بی تا.
۷. حلی، احمد بن محمد، کشف المراد، شرح علامه شعرانی، تهران: کتابفروشی اسلامی، بی تا.
۸. خمینی، روح الله، فریادبرائت، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶.
۹. سبحانی، جعفر، محاضرات فی الهیات، چاپ سوم، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، بی تا.
۱۰. شریف الرضی، محمد بن حسین و علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۶، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، ۱۳۷۹ ش.
۱۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیهم)، محسن بن عباسعلی کوچه باغی، ج ۱، چاپ دوم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۲. صدر المتألهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۳، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۱، چاپ پنجم، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.

۱۴. طباطبائی، محمد حسین، *بداية الحكمة*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.
۱۵. طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم، *المسترشد فی إمامة علیّ بن أبی طالب (علیه السلام)*، احمد محمودی، قم: کوشانپور، ۱۴۱۵ ق.
۱۶. طریحی، فخر الدین بن محمد، *مجمع البحرين*، ج ۱، چاپ سوم، تهران: رضوی، ۱۳۷۵ ش.
۱۷. فعالی، محمد تقی، *علوم پایه، نظریه بدهت*، قم: دار الصادقین، بی تا.
۱۸. قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، ج ۸، چاپ یازدهم، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۳.
۱۹. قرشی بنایی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، ج ۱، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲.
۲۰. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، طیب موسوی جزائری، ج ۲، چاپ سوم، قم: دار الکتاب، ۱۴۰۴ ق.
۲۱. الکاتبی، نجم الدین علی، و میرک البخاری، *حکمة العین و شرحه*، جعفر زاهدی، عبد الله نورانی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۳ ه ش.
۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی، *آموزش فلسفه*، ج ۱، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۲۳. مصباح، مجتبی، و عبدالرسول عبودیت، *خداشناسی فلسفی*، قم، مؤسسه امام خمینی، بی تا.
۲۴. مطهری، مرتضی، *نبوت*، تهران: صدرا، ۱۳۷۳.
۲۵. -----، *آشنایی با منطق*، چاپ سی و هفتم، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۶.
۲۶. مفید، محمد بن محمد، *الأمالی*، حسین ولی، و علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، و دیگران، *تفسیر نمونه*، ج ۲۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ش.

۲۷. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للمصدق)، چاپ پنجم، بیروت: اعلمی، ۱۳۶۲.
۲۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۲۹. ابن شعبه حرانی، حسن، تحف العقول، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۳۰. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ ق.
۳۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی الفاظ القرآن الکریم، ج ۲، چاپ چهارم، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۸۳.
۳۲. طبرسی، علی بن حسن، مشکاه الانوار، چاپ دوم، نجف: مکتبه حیدریه، ۱۳۸۵.
۳۳. طبرسی، علی بن حسن، مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار، چاپ دوم، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵.
۳۴. طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم، المسترشد فی إمامة علیّ بن أبی طالب (علیه السلام)، احمد محمودی، قم: کوشانپور، ۱۴۱۵ ق.
۳۵. راوندی، سعید، الخرائج و الجرائح، ج ۳، قم: مؤسسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ ق.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.

سایت ها

۱. مقاله دانش چیست، سایت جامع مدیریت اثیر، ۱۳۹۳/۲/۴، ۱۰ صبح،
<http://athir.blogfa.com>
۲. مقاله حکمت چیست؟ معرفت چیست؟ فطرت چیست؟ سایت پرسمان دانشجویی،
<http://www.maaref.porsemani.ir>، ۱۳۹۳/۲/۴، ۱۰ صبح

۴. مسعود بسیطی و آ. کیومرثی، مقاله «علم، خاستگاه، تعاریف و کاربردهای آن» ۱۳۹۳/۲/۴،

۱۰ صبح، <http://www.mohammadivu.org>

۵. سری مقالات انجمن فیزیکدانان جوان ایران، شبکه فیزیک هوپا، ۱۳۹۳/۲/۴، ۱۱ صبح،

mollasadra & aarmaan2.persianblog.com ،

۶. علی اصغر نجابت، ۱۳۹۳/۲/۴، ۱۰ صبح، مقاله علم، <http://www.pajoohe.com>

۷. الف. کیومرثی، مقاله علم خاستگاه تعاریف و کاربردهای آن، پایگاه علمی و فرهنگی محمد

(ص)، ۱۳۹۳/۲/۴، ۱۰ صبح، <http://www.mohammadivu.org>

۸. لوح فشرده پرسمان، اداره مشاوره نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، کد:

۱۱۷۴۷/۲

۹. سایت پرسمان دانشجویی، مقاله مقصود از مجرد بودن چیست؟ مجردات کدامند و مجرد بودن

خدا با روح چه فرقی دارد؟ ساعت ۱۱ صبح، ۱۳۹۳/۴/۱۰،

۱۰. <http://www.porseshkadeh.com>.

۱۱. مقاله جایگاه علم و آموزش در قرآن و روایات، حسین سیف‌الهی، مرکز فرهنگ و معارف

قرآن، ۱۳۹۳/۲/۴، ۱۰ صبح، <http://www.maarefquran.org/index>

۱۲. مقاله اهمیت دانش در اسلام، ۱۳۹۳/۲/۴، ساعت ۱۰ صبح، <http://rasekhoon.net>

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.